

بنیاد مطالعات ایران

برنامه تاریخ شفاهی

آقای احمد احرار

بنیاد مطالعات ایران
Foundation for Iranian Studies

برنامه تاریخ شفا هی

مصاحبه شونده : آقای احمد احرار

مصاحبه کننده : خانم شیرین سمیعی

پاریس ۱۷، ۱۹ سپتامبر ۱۹۸۳

خلاصه مندرجات مصاحبه آقای احمد احرار

صفحه

سوابق تحصیلی ، اشتغال به نویسنده‌گی در مطبوعات ، احرار سمت سر دبیری روزنامه اطلاعات و مجله اطلاعات جوانان . نوشتن مقاله در روزنامه اطلاعات . تدریس در دانشکده روزنامه نگاری . داشتن ارتباط سیاسی و اجتماعی با اکثر اشخاص موثر در کشور .
۱ - ۲

مسئله سانسور مطبوعات در ایران و سوابق مربوط بآن . سیستم های مختلف سانسور و اتو سانسور . تاریخچه سانسور در دوره رضا شاه و نحوه اعمال آن . وقایع سوم شهریور ۱۳۲۰ و احساس آزادی قلم و بیان از جانب احراب و مطبوعات . تندروی مطبوعات پس از دوره اختناق قبلی و پیدایش هرج و مرد در کار مطبوعات . سوء قصد به شاه در بهمن ۱۳۲۷ و تاثیر آن از نظر برقراری مجدد سانسور و تجدید نظر در کار مطبوعات و اعمال سانسور از طرف حکومت نظامی . انتقال سانسور پس از حکومت نظامی به شهربانی واداره انتشارات و رادیو .
۲ - ۵

وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ و مسئله سانسور . وجود آزادی نسبی مطبوعات بین سالهای ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۲ بعلت وقایعی نظیر ملی شدن نفت . شدت گرفتن تدریجی سانسور پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و استقرار حکومت نظامی و تشکیل سازمان امنیت . تصویب قانون مطبوعات و شدت گرفتن امر سانسور . وجود مراجع مختلف برای سانسور از نخست وزیری و ساواک و حکومت نظامی . عدم وجود مقررات روشن برای اعمال سانسور . بستگی داشتن حدود سانسور به اوضاع و احوال سیاسی روز . دخالت مثبت یا منفی دولت در کار مطبوعات .
۵ - ۸

خاطرات مصاحبه کننده در باره ازموارد سانسور کارهای محترمعلی خان بعنوان سانسور چی دولت . شرح سختگیریهای روشنفکرانی از بین خود ارباب مطبوعات یا خارج از آن که به مشاغل دولتی مرتبط

با مطبوعات منصوب میشدند ، بعنوان جلد مطبوعات . ضرب المثل منقول از معدل شیرازی براینکه : ((وای بروزی که دروازه بان گمرک چسی هم بشود)) . گله مندیهای مکرر هویدا نخست وزیر وقت از دوروزنامه خبری اطلاعات وکیهان مبنی بر انتشار اخبار شیطنت آمیز . داستان نامه که شخصی از ده ((کند)) واقع در تهران بروزنامه نوشته بود ونا مشکنده بود و هویدا آنرا از کنندی رئیس جمهور وقت امریکا تصور میکرد و گفت که : ((از کی کنندی برای روزنامه اطلاعات نامه مینویسد)) ما موریت یا فتن یکنفر از طرف دولت برای نظارت بر هر یک از روزنامه ها و سپس برهم خوردن این روش .

۸ - ۱۵

اعمال سانسور از طرف دولت در امور جزئی . ممنوعیت چاپخانه ها از چاپ روزنامه در مواردی که دولت انتشار آنرا تجویز نمیکرد . اعمال سخت ترین نوع سانسور و تصفیه مطبوعات در زمانی که وزیر اطلاعات وقت خود یک روزنامه نگار بوده است ، تحول و تکامل سانسور واقع ادام دولت ها در بکار بردن روش های تازه برای سانسور از قبیل محدود کردن چاپخانه ها و انتخاب یک خبرنگار برای هر دستگاه دولتی که نتیجتاً " اخبار هر دستگاه " دولتی بطريقی مورد نظر از همان دستگاه قرار میگرفت . اتخاذ طريقه پيش گيري از چاپ روزنامه مقدم بر توقيف آن پس از انتشار . مسئله اعمال نفوذ رسمي یا استفاده از روابط خصوصی مقامات دولتی در رابطه با مدیران و سردبیران روزنامه ها بمنظور انتشار یا عدم انتشار یک خبر . انواع سانسورهای مثبت یا منفی برای نوشتن خبر مورد دلخواه دولت و یا عدم انتشار خبری که برای دولت نا مطلوب بود .

۱۵ - ۱۹

نطق مطبوعاتی مهم نخست وزیر وقت هویدا بمنظور اعلام فضای بازسیاسی و آزادی مطبوعات و عدم وجود سانسور که تماماً " نشانه " از تغییر جهت کلی سیاست ما بود و سانسور شدن همین نطق از طرف دستگاه های مربوط و تعجب حاضران از متن نطق و سانسوری که در مورد آن اعمال شده

صفحه

بود ، شروع تدریجی انتشار شب نامه و اعلامیه ها از طرف گروههای مخالف و گیج شدن دستگاههای مسئول از وجود تضادها . اعلامیه سخت و تند علی اصغر حاج سید جوادی در حمله بدستگاه و احضار او از طرف سازمان امنیت و رفتار محترمانه با او . بی اطلاعی دستگاههای امنیتی از ماجرا این نامه و حوادث بعدی که برای آنها گیج کننده شده بود .

۱۹ - ۲۲

وابستگی دولتها در رژیم گذشته به سیاستهای امریکا ، پیدایش نوساناتی در سیاستهای امریکا از زمان کندي و سپس نیکسون و فورد و کارترازو اثرا تی که هریک در سیاستهای ایران داشت . انتخاب کارتر و تصور بوجود آمدن پارهه تغییرات در سیاستهای ایران . توجه یافتن مخالفان رژیم به تغییرات مذکور ، مشکلات رژیم در تغییر دادن سیاستهای بنیادی و اصلی قبلی خود ، تمایلات شاه در حفظ و تمرکز قدرت ، مسئله لیریزا سیون و لزوم تغییر دولت هویدا برخلاف میل باطنی شاه . هدفهای سیاسی شاه از تغییر کابینه هویدا و انتصاب آموزگار به نخست وزیری . پیشنهادهای اصلاحی مصاحبه کننده به آموزگار و جواب آموزگار براینکه شاه با وگفته که بهتر است : شما کارهای فنی را سربرستی کنید و کارهای سیاسی را به هویدا واگذار نمائید . اوج گرفتن مشکلات و مستاصل شدن شاه .

۲۲ - ۲۲

جريدة مقاله که در روزنامه اطلاعات علیه خمینی به چاپ رسید . کوشش های مسئولین روزنامه در عدم درج مقاله و تاکید وزیر اطلاعات مبنی بر لزوم درج مقاله و تماس با آموزگار نخست وزیر وقت . عکس العمل شدید در قم پس از انتشار مقاله و آتش زدن روزنامه اطلاعات .

۲۲ - ۳۱

نحوه تنظیم مقاله مربوط به خمینی و کسانی که در تنظیم آن مشارکت داشته اند . نظریات متفاوتی که در این باره ابراز شده و صحت یا سقم آنها . نقل مقاله نظیر همین مقاله با لحنی ملایمتر در روزنامه کیهان .

۳۱ - ۳۵

نخج گرفتن انقلاب و بی خبری مطبوعات و مردم از حقایق اوضاع و آنچه در کشور میگذرد . بی خبر گذاشتن مطبوعات از واقعیع واشرات نامطلوب آن برای جامعه و مطبوعات . سعی مطبوعات از رد شدن ازکنار حوادث پیجای مقابله و یا جهت خاص گرفتن در مقابل آنها . بی اعتنای و بی توجهی مقامات مملکتی به نقش مطبوعات . یک خاطره از ملاقات عباس مسعودی با شاه و غصب شاه با و بعلت اینکه دریک سلسله مقالاتی که بمناسبت واقعه جنگل و برای متوجه ساختن و نصیحت کردن بعده از جوانان گروه فدائیان و یا مجاہدین خلق نوشته ، بآنها ((فرزندان من)) خطاب کرده بود و شاه خواستار خائن معرفی کردن آنها بود . و سعیت یافتن مفهوم مسائل امنیتی واشکالی که در تشخیص امنیتی بودن و یا نبودن مسائل وجود داشت . وضع سخت و مشکلات روزنا مه نگاری بعلت وجود محدودیت های امنیتی .

۴۰ - ۳۵

علل انقلاب اسلامی واشرات آن بر مطبوعات . کیفیات انقلاب اسلامی از نظر پیدایش تدریجی آثار آن و رسیدن آن به اوج خود در وقتی که شاه قدرت سیاسی را از دست داده بود . تشابه بین انقلاب ایران و انقلاب روسیه از نظر سیر مراحل مختلف و نوسان قدرت در دست سران انقلاب و سقوط رژیم بر اثر ضعف . علل پیدایش فتور در قدرت سیاسی شاه . مسئله سیاست های احزاب دموکرات و جمهوریخواه امریکا و آثار آن در ایران . محدودیت قدرت مطلقه شاه بعنوان سیاست حزب دموکرات و کارتر درباره ایران، بدون اندیشه تغییر رژیم . نیات شاه در توان کردن اهداف خودش در تمرکز قدرت و در عین حال بوجود آوردن فضای بازتر سیاسی، از طریق انتصاب آموزگار بجای هویدا و استفاده از وجود هویدا دروزارت دربار .

۴۵ - ۴۰

پیدایش زمینه مناسب و فرصت برای مخالفان رژیم بعلت بروز فتور در قدرت سیاسی شاه . ارتباط گروههای مخالف با یکدیگر و نمودار شدن

آنها در عرضه سیاسی . وقوع شورش تبریز و عدم توفیق دولت آموزگار در ختم غائله . قوت گرفتن گروههای مخالف و تشکیل جلسات علنی . نظریات اولیه شاه براینکه انقلاب از روشنفکران نشأت گرفته و نادیده گرفتن نقش موثر روحانیت . توجه بعدی شاه به نفوذ روحانیت و انتصاب شریف امامی به نخست وزیری بمنظور جلب نظر روحانیون از طریق ارتباط هائی که نخست وزیر با جامعه روحانیت داشت . نقاطیص و نقاط ضعف دولت شریف امامی از حیث پاره افراد ناموزوئی که در دولت او شرکت داشته و قصد بوجود آوردن دولت انقلابی دیگری را در سر داشتند . اثرات نطق وزیر مشاور دولت در مجلس براینکه در تظاهرات تبریز افراد خارجی شرکت داشته اند . نقاط ضعف خود شریف امامی بعنوان مهره که در سیاست های قبلی رژیم دست اندر کار بوده است . از کار افتادن دستگاههای امنیتی و همکاری دولت با انقلابیون در پیاره از مراسم عزا داری که "کلا" دلالت بر ضعف دولت داشت . اطلاع قبلی و استفاده انقلابیون از نحوه اقدامات دولت در برابر آنها مثل بکار بردن فشنگ های بی خطر و احتراز از درگیری با مردم . عقب نشینی دولت و انتقال قدرت به انقلابیون همانطور که در انقلاب ۱۷ اکتبر شوروی پیش آمد بود .

۴۶ - ۴۹

تقسیم انقلابیون به گروههای اصلاح طلب و گروههای ماجرا جو و گروههای قدرت طلب نظیر آنچه در سایر انقلابها دیده شده است . موفقیت گروههایی که خشونت بیشتری در انقلاب ابراز کرده بودند . تصمیم شاه به ترک کشور و اثرات نامطلوب آن در روحیه مقامات دولتی . پیدایش آثار ضعف در رژیم . پیغام سفیر امریکا به شاه مبنی بر ترک کشور .

۴۹ - ۵۳

بلاتکلیفی دستگاههای دولتی و نگرانی و اجدین مقامات بالا از وضع خودشان و کشور . خاطره ملاقات مصاحبہ کننده با نماینده سازمان

۵۳ - ۵۶

با زرسی شاهنشاهی در باره مقالاتی که راجع به وجود فساد در نیروی دریائی مینوشتند و سخنان نماینده بازرسی شاهنشاهی درمورد نگرانی وضع شخصی خودش ، بجای مطرح ساختن مسئله مورد رسیدگی . تبدیل سنگر های دولت به سنگرهای مخالفین آن نظیر تبدیل سندیکای نویسندهان و روزنامه نگاران، که با کوشش هویدا نخست وزیر وقت تشکیل گردیده کو سپس به کانون مخالفت با رژیم مبدل گشت ، واقع شدن مطبوعات در تلاطم انقلاب و پیش آمد اعتصاب روزنامه ها . افکار و نقشه های آزمون وزیر دولت شریف امامی در بدست آوردن رهبری انقلاب و روابط او با رئیس سندیکای روزنامه نگاران . تنظیم قرارداد تضمین آزادی مطبوعات بین نخست وزیر و رئیس سندیکای روزنامه نگاران . ارتباط سندیکا با انقلابیون و عوض شدن لحن مطبوعات در موقع خروج شاه از کشور .

۵۶ - ۶۱

روشنفکران و مخصوصا " روشنفکران چپ نما یعنوان بزرگترین عامل سانسور و اختناق در دستگاه انقلابیون . مصادره روزنامه آیندگان . تشکیل یک کمیته در هر روزنامه متشكل از انقلابیون و بدست گرفتن کار روزنامه . یک خاطره از کمیته که در روزنامه اطلاعات تشکیل شده بود و بعد اعضاء آن علیه یکدیگر افشاگری کردند و پس از چندی معلوم شد که رئیس این کمیته خودش سبقا " از عوامل ساواک بوده است . ما موریت دکتر مفتح از طرف خمینی برای بررسی وضع روزنامه اطلاعات و باز شدن پای روحانیون در مطبوعات و بالاخره در رفتنه سرعته کارهای مطبوعاتی از دست روشنفکران و افتادن آن بدست روحانیون و اهماء آزادی مطبوعات .

علل افتادن قدرت بدست روحانیون . مجہز بودن آخوندها برای بسیج یک جمعیت مهاجم و اعمال خشونت، همانطور که در انقلاب شوروی کمونیست ها این آمادگی را داشتند . وجود اختلاف نظر بین روشنفکران و متشكل

نبودن آنها . اقدام با زرگان و سنجابی در تفویض رهبری انقلاب به خمینی . علل وجهات پیش افتادن آخوندها در انقلاب و بدست گرفتن قدرت . مسجد بعنوان پایگاه انقلابیون اعم از روحانی یا روشنفکر و ارتباط روحانیون با یکدیگر و نفوذ در توده های مردم . عدم پیش بینی افتادن قدرت بدست آخوندها . مشخصات با زرگان و فقدان رهبری او . علل انتخاب با زرگان از طرف خمینی . نفوذ تدریجی آخوندها در دستگاه ها و گرفتن مقامات دولتی .

۶۱ - ۶۶

بی توجهی شاه و دست اندکاران دولتی به مسئله نفوذ آخوندها . اشتباه رژیم و دولت در جلوگیری از انتشار کتابهای خمینی و درنتیجه بی اطلاعی مردم از نحوه افکار او . توجه بیشتر مردم به کتابهای که در لیست سیاه دولت قرار میگرفت . تصویری که از خمینی در افکار ایجاد شد تا حدی که عکس اورا در کره ماه میدیدند .

۶۶ - ۶۹

جریان واقعه ۱۵ خرداد و علل آن . موضوع اعطای حقوق سیاسی بزنان و قانون اصلاحات ارضی بعنوان علل واقعه ۱۵ خرداد و مخالفت روحانیون و فنودالها با قوانین مذکور . روش مراجع تقلید در زمان رضا شاه و همچنین در زمان محمد رضا شاه تا سال ۱۳۴۲ براینکه روحانیت در مقابل رژیم قرار نگیرد . فوت مرحوم آیت الله بروجردی و بی میلی دولت در انتخاب شخصی بعنوان ریاست مذهب . فرصل طلبی خمینی از اوضاع و عنوان کردن اصلاحات ارضی و حقوق زنان بصورت قوانین مخالف با شرع . همکاری خمینی و تیم پوربختیار در وقایع ۱۵ خرداد . قلع و قمع کردن شورشیان ۱۵ خرداد . مسئله کاپیتو لاسیون یعنی مصونیت مستشاران نظامی امریکا و نظائری که در کشورهای دیگر داشت .

۶۹ - ۷۳

پیدایش گرایش های تند مذهبی در اکثر افراد . ناآشناهی شاپوربختیار نخست وزیر به اوضاع و احوال اجتماعی آنروز کشور . مسئله تصمیم

صفحه

برروی کار آوردن اشخاص مورد اعتماد عمومی و اختراز آنان از قبّول مشاغل ، جهات عدم موفقیت دولت‌ها پور بختیار . بی سهمی بختیار در آزادی مطبوعات و انحلال سازمان امنیت و خروج شاه ازکشور که مقدمات آن کارها در دولت شریف‌اما می آماده گردیده بود، و آنهم مولود اوضاع و احوال سیاسی مملکت بود و نه خواسته افراد . انحلال عملی سازمان امنیت قبل از تصویب لایحه انحلال آن . نگرانی شاه از انحلال ساواک . عدم دخالت مستقیم نخست وزیر در امور مربوط به ساواک و ریاست فائقه شاه بر آن دستگاه و بر ارتش . مسئله مربوط به آمدن هوایزر به تهران و مکتوّم ماندن نقش او .

۷۳ - ۸۰

سؤال : آقای احرار ممکن است نواهش کنم که شرح مختصری از زندگی خود را بفرمایید .

آقای احرار : بله اسم من احمد احرار است و در سال ۱۳۱۳ متولد شده ام و کار اصلی من که انتخاب کرده ام به انتخاب خودم روزنامه نگاری بوده است و از آن خط هم تا این ساعت خارج نشده ام کارهای دیگری که پیش آمده بهر حال تما میگور وابسته به این کار بوده است چون کار مورد علاقه من بوده است و بعنوان یک روزنامه نگار با شما حرف میزنم همین .

سؤال : شما چند سال است که در کار روزنامه نگاری هستید ؟

آقای احرار : بنده از ، در واقع از سالهای که دوره^۴ دوم متوسطه را می گذراندم وارد کارهای روزنامه نگاری شدم البته بدون اینکه این کار را به صورت کار موظف و کار اصلی ام یعنی ضمن اینکه میرفتم بمدرسه از مدرسه می آمدم کارهای روزنامه نگاری میکردم البته تو روزنامه هایی که آنوقتها وجود داشت . حتی قبل از اینکه از مدرسه متوسطه خارج بشوم تحصیلات متوسطه را تمام بکنم اصلاً" یکی دو تا روزنامه دایر کردم با رفقایم و توی کارهای سیاسی مداخله میکردیم ، حالا ماجراهایی دارد ، بعد از سال ۱۳۳۳ من بطور باصطلاح کار موظف کار روزنامه نگاری را شروع کردم در روزنامه اطلاعات بعنوان خبرنگار پارلمانی ، خبرنگار پارلمانی سیاسی و بعد عرض کنم که سردبیر روزنامه اطلاعات شدم سردبیر مجله اطلاعات جوانان بودم سردبیر سیاسی بودم سردبیر اجتماعی بودم حالا کارهای مختلف ولی بیشتر خودم میل داشتم بکارهای تحریری بکارهای نوشتن یعنی نمیخواستم خیلی مشغول بشوم بکارهای اداری روزنامه نگاری باین دلیل کم کم خودم را از کارهای اداری تحریری خلاص کردم و آمدم بکارهایی که وقت بیشتری داشته باشم برای مطالعه کردن نوشتن . بنا برای سرمهاله نویس روزنامه اطلاعات شدم و تا همین سرآخراها سرمهاله روزنامه اطلاعات را بنده می نوشتیم یعنی برای اینکه شما یک سابقه ای هم داشته باشید قبل از من از سالهایی که من یادم هست ، مثلاً" از سال ۳۵ - ۳۶ با ینطرف یک مدتی مرحوم جواهر کلام ، علی

جواهر کلام سرمقاله اطلاعات را می نوشت . بعد این آقای علی اصغر حاج سیدجوادی می نوشت و بعداز علی اصغر حاج سید جوادی من شروع کردم که تا آخرین روزیکه اطلاعات قبل از انقلاب منتشر میشد تقریباً "اکثر سرمقالات ها را من می نوشتم مگر اینکه یک مواردی پیش می آمد که یا خود مرحوم مسعودی می نوشت یا دستگاه یک سرمقاله ای را میفرستادند برای چاپ و انتشار یا بمناسبتی بکس دیگری مراجعه میشد ، ضمناً خود من مقالات ، خودم را مینوشتم ، با ورقی می نوشتم برای روزنامه کارهای دیگری ، در بعضی دیگر از روزنامه ها و مجله ها میکردم ، مجله ها البته ، روزنامه ها نه ، یک مختصر درسی میدادم در دانشکده روزنامه نگاری دانشگاه تهران یکی دو سه تا کلاس روزنامه نگاری که دایر شد خود موسسه اطلاعات دایر کرده بود در آنجا تدریس میکردم بهرحال تمام مسائل مربوطه میشدود به همان کار روزنامه نگاری . و به مناسبت این کار البته در جریان مسائل سیاسی و اجتماعی مملکت قرار داشتم و خیلی ارتباطات بیشتر دوستانه با کسانیکه مصدر کارها بودند ، مشاغل بودند ، یکی دوبار البته از بنده از روی بحث خواستند که بعضی از کارهای دولتی و بعضی مقامات را داشته باشم که البته معتقد بودم که یک روزنامه نگار بهتر است همان روزنامه نگار باقی بماند و فکر میکردم خودم در کار روزنامه نگاری خودم بیشتر میتوانم آن جوری باشم که دلم میخواهد حالا نمیخواهم بگویم که مفید باشم و بنا تشکر عذر خواستم ولی خوب ... ارتباطات دوستانه داشتم و باین مناسبت هم در جریان مسائلی قرار داشتم، این بطور خلاصه .

سؤال : خوب منظور ما هم آن مسائلی است که در جریانش قرار داشتید ولی قبل از آن میخواستم خواهش کنم که از تجربه روزنامه نگاریتان برایمان بفرمایید بخاطر اینکه میگویند خیلی سخت بود سانسور خیلی فشار می آورد و شما آزاد نبودید . هر چیزی را که میخواستید بنویسید . نمیدانم خیلی خوشحال میشوم اگر در این باره هم بفرمایید .

آقای احرار : بنده، خانم سمیعی، یکی از برنامه هایی که دارم در حال حاضر و شاید اگر عمری بود برای آینده نوشتمن شاید بشود گفت یک رسالت ایس ... درباره سانسور که اصلاً سانسور چیست، در ایران چه سوابقی داشته و ما خودمان

با برخورد با این سانسور چه مسایلی داشتیم و روابطمان با سانسورچی‌ها از چه قرار بوده. اینقدر این موضوع مهم هست. بنظر من وسیع هست که فکر می‌کنم که "مستقل" باید ساعتهای دراز نشست و صحبت کرد و یا همانطور که بندۀ دربرناهه خودم. دارم، یک رساله یا احتمالاً یک کتاب درباره اش نوشت. اعتقاد کلی من اینست که سانسور یکی از علل بیماری‌های اجتماعی و سیاسی ما بوده در ایران درجا مuje ایران وهست. البته سانسور بآن صورتی که بعضی گروه‌های سیاسی ادعا می‌کنند و خیال می‌کنند که یک سانسوری ازنوعی که امروز درکشور ما هست یا سانسوری از نوعی که در کشورهای کمونیستی برقرار هست در ایران بود، نه، بآنصورت بطورکلی نبوده. شاید در یک مواردی یعنی در یک مواقعي و در یک موارد خاصی یک همچین سانسوری اعمال می‌شد اما هم زمان این نوع سانسور محدود بود وهم مواردش . در طول زمان یک نوع سانسورهای خاصی اصلاً "بوجود آمده بود که یکیش می‌شود گفت" اتوسانسور "بود . یعنی طوری شده بود که دیگر روزنامه نگار خودش خودش را سانسور می‌کرد احتیاج نداشت که یک مامور سانسور بالا سرش بگذارد می‌گوییم من اگر بخواهم برایتان توضیح بدهم که سانسور از چه قرار بود خیلی کار مشکلی است و خیلی اصلاً" باید بطور منظم از یکجا شروع کرد و ادامه داد . ولی اگر مواردش ، شما نمیدانم بنوع سانسور علاقه دارید یا به موارد سانسور یا به نمونه‌هایی از سانسور هرکدام را می‌گوئید من آنها را منجزا" برایتان بگویم .

سؤال : مثلاً" راجع بهمان " اتوسانسور " که شما می‌گوئید یعنی اتو سانسور شما می‌ترسیدید از یک چیزی که خودرا اتو سانسور می‌کردید . لاید مواردی پیش‌آمده بود فشاری بود که اتوسانسور پیش‌آمده بود در نویسنده .

آقای احرار : بله .. ببینید ... فشار که مسلمان" بود یعنی دستگاه هائی بود بندۀ برای شما یک فهرست مانندی بگوییم از سال ۱۳۶۵ که با ینطرف یعنی از بعد از اینکه رضا شاه رفت و میدانیم که در دوره رضا شاه دوره ای بود که سانسور کامل برقرار بود یعنی حتی همان یکی دو تا روزنامه ای که منتشر می‌شدند و روزنامه‌هایی بصورت نیمه رسمی داشتند و خبرها یشان کاملاً، خبرهای دوره رضا شاه خوب معلوم است که چه جور خبرهای بوده است . مثلاً" شخصیتی

مثل تیمورتاش که وزیر دربار و مرد مقتصد دوره، پهلوی هست، در دوره رضا شاه هست متهم میشود میگیرندش و بازداشت میشود، تمام این خبر در دو سطر در روزنامه منتشر میشود که تیمورتاش وزیر سابق دربار پهلوی بازداشت و مثلاً "بزندان قصر منتقل شد... یعنی با همه این احوال که این خبرها با ینصورت منتشر میشد یک اداره ای در شهربانی بود بنام اداره نگارش و این اداره نگارش را حالا اسم هم با است بر م ابتدا رئیسش مرحوم دشتی بود که دشتی خودش از نویسندهای بود با اینکه از نویسندهای آزادیخواه قبل از دوره رضا شاه بود و شهرتش را از مخالفتش باقرارداد و شوق دولت و مقالات تندی که آنوقت مینوشت پیدا کرده بود بعد هم او ایل با اصلاح بعده امشروطه در قبل از رضا شاه و حتی او ایل سلطنت رضا شاه هم زندانی بود بعده امدتی خوب با رژیم جدید به توافق رسید و ضمن اینکه وکیل مجلس بودند میانه مجلس بود رئیس، حالا، رئیس شاید نبود به رحال کارگردان و عامل و عنصر موثر بود در آن اداره نگارش . که تمام مطالب روزنامه های محدود و معدد زمان رضا شاه را از جمله اطلاعات را که در آن وقت منتشر میشد بطور روزنامه عصر میبردند و در آن اداره واشخاصی که آنجا بودند بعنوان "بازیین" اینها را میخوانند و در آن اداره اینها یکی اسمش بود روا یکی بودند اینها آن مطالبی و خبرهای را که قابل انتشار بود مهر روا میزدند آنکه قابل انتشار نبود مهر ناروا میزدند و بنا بر این هیچ مطلبی منتشر نمیشد در روزنامه ها جز اینکه از زیرنظر بازرسها و بازبین های اداره نگارش گذشته باشد . خوب این سیستم رضا شاهی بود . بعده از رفت رضا شاه یکمرتبه در ایران یک آزادی بی قید و شرطی پیدا شد خوب البته تاموقعي که متفقین در ایران بودند جنگ بود طبعاً یک نوع سانسوری از طرف اداره تبلیغات آنوقت که زیر نظر متفقین بود اعمال میشد نسبت به مطالب روزنامه ها و نشریات دیگر ولی بعده از اینکه جنگ تمام شد و آنها دیگر مداخله نداشتند . دوره آزادی سیاسی پیدا شد و آزادی اجتماعی که احراز پیدا شد فعالیت های سیاسی شدت گرفت و روزنامه های متعددی چاپ شدند و این روزنامه ها بر اثر اینکه یک دوره طولانی از زمان مشروطیت از اول مشروطیت از زمان انقلاب، تاسوم شهریور سال ۱۳۲۰ در حقیقت یک اختناق وجود داشت اینها شلاق کش شروع کردند به عرض کنم فعالیت های مطبوعاتی و سیاسی . و خیلی تندری روی میشد روزنامه های

چپ بود که البته وابسته به حزب توده بود خود نشريات حزب توده بود . روزنامه های بودند و نشرياتی بودند که اينها وابسته به حزب توده نبودند يا دست راستی افراطی بودند يا دست چپی افراطی بيشرشان بيك صورت هرج و مرچ هرچه دلشان ميخواست می نوشتند به رکس ميخواستند می پريند از هرچه ميخواستند انتقاد ميکردند بی قيد و شرط . و اين وضع ادامه داشت تا جريان سوء قصد به محمد رضا شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ . که در آن تاريخ رئيم تصميم گرفت که يك مقدار محدوديت هاي سياسى و مطبوعاتي ايجاد بکند . در واقع يك وضع فوق العاده اعلام شد و لايحه غير قانوني شدن حزب توده از تصويب گذشت ، حزب توده بسته شد ، تعطيل شد تعدادي از روزنامه ها ... حکومت نظامي اعلام شدو قوانین فوق العاده بموقع اجرا گذاشته شد و عده زياردي از اشخاص سياسي با زداشت شدند تعداد زياردي از روزنامه ها توقيف شد و از آن تاريخ بود که با صلاح مطبوعات در دوره محمد رضا شاه محدوديت هاي مطبوعاتي از طرف دولت شروع شد ، تا آن زمان محدوديت تقريرها " وجود نداشت خوب طبيعتا " تا آنوقت که حکومت نظامي برقرار بود و در دستگاه فرمانداري نظامي يك اشخاص بودند که اين کنترل را اعمال ميکردند به کار مطبوعات بعد که حکومت نظامي ملغی شد اين دستگاه اين اداره اين کار آمد در حوزه وظایف شهربانی قرار گرفت و در شهربانی يك اداره اي اصلاً تشکيل شد که اين همان دنباله اداره نگارش زمان رضا شاه بود . که در واقع کار مطبوعات را سانسور ميکرد البته آن موقع هنوز وزارت اطلاعات تشکيل نشه بود اداره انتشارات بود اداره راديو بود ، اداره کوچکي بود و در دستگاه خود نخست وزيري ميتوانم بگويم يك اشخاص بودند آنهم با تشکيلات خيلي محدود که اينها سياست کلی را درباره روابط دولت با مطبوعات تنظيم ميکردند و اين اداره نگارش يا هر اداره ديگري که حالا اسمش بخطarem نيست در شهربانی ، در واقع قدرت اجرائي آن تصليمات و برنامه هاي دستگاه نخست وزيري بود . خوب از سال ۱۳۲۷ تا سال ۱۳۲۹ و بعد هم سال ۱۳۳۲ جريان ۲۸ مرداد اين کنترل دولت به مطبوعات و روابط سانسور چي و سانسور شونده در کار مطبوعات باقتضای اوضاع سياسی نوسان پيدا ميکرد گاهي دولت بدلايلی در حالت قرار ميگرفت که ميتوانست سانسور بيشرى اعمال بكندواينکار را ميکرد گاهي از نظر سياسى دروضعی قرار ميگرفت که مجبور بود کوتاه بيايد و كوتاه می آمد روزنامه ها آزادتر ميشدند

همچنانکه مثلاً" در جریان ملی شدن نفت پا اینها باز دوباره بعدازمدتی که از سانسور و اختناق دوره^۴ ۱۳۲۷ با ینظرف گذشته بود مجدداً" یک فضای باز مطبوعاتی و سیاسی پیدا شد در مملکت و بالاخره تا سال ۱۳۲۲ یعنی بعداز ۲۸ مرداد که آنهم بندۀ میتوانم خدمت شما عرض بکنم که حتی بلا فاصله بعداز ۲۸ مرداد چون یک دوسالی بازهم آزادی های مطبوعاتی تا حدود زیادی وجود داشت . ولی بتدریج که خوب رژیم و حکومت میخواست که روش دیگری را در اداره کردن مملکت پیش بگیرد راجع به مطبوعات سیاست های جدیدی اتخاذ میکرد قوانین جدیدی تهیه شد و بخصوص بعداز اینکه فرمانداری نظامی و حکومت نظامی بوجود آمد که بختیار رئیسش بود و بعد هم این حکومت نظامی تبدیل شد به سازمان امنیت از آن تاریخ به بعد دیگر سانسور یک جنبهٔ خیلی جدی و خیلی وسیعتر با دامنهٔ خیلی وسیع تر پیدا کرد . خوب .. روابط سانسور چی یعنی بندۀ حالابا دستگاه حکومت که ادارهٔ سانسور یعنی سانسور مطبوعات داشت حالا هرجا سانسور بود این ادارهٔ سانسور اعم از اینکه در فرمانداری نظامی بود یا در سازمان امنیت بود یا در وزارت اطلاعات بود که هنوز وزارت اطلاعات عرض کردم . که تشکیل نشده یا ادارهٔ انتشارات بود یا درنخست وزیری ... یک باطل للاح قانون مدونی نبود که نظامات معینی داشته باشد و یک قاعدهٔ معینی داشته باشد و روی آن سانسور اعمال بشود . اصلاً" همچنین چیزی فکر میکنم که خیلی غیرعملی باشد مگر در شرایطی مثل شرایط امروز ایران یا شرایط همانطور که عرض کردم مثل کشورهای سوسیالیستی و کمونیستی که در حقیقت مطبوعات در این جورکشورها یک ادارهٔ کوچک دولتی محسوب میشود که وظایفشان بقدرتی محدود است که احتیاج ندارد کسی سانسور بکند آن کسی که در آنجا نشسته است و کارمیکند خودش میداند که وظایفش در چه حدود است و از آن حدود خارج نمیشود و نمیتواند خارج بشود اما اگر در یک شرایطی که بهر حال یک مقداری آزادی مطبوعاتی حتی برای نه تنها مقاله و نظریات سیاسی بلکه برای حتی نشر خبر یک مقدار امکانات وجود داشته باشد و محدودیت آنصورت وجودنداشته باشد طبیعتاً" سانسور نمیتواند بصورت یک قانون مثلاً" ۵ ماده‌ای یاده ماده‌ای یا صدماده ای اجرا بشود وجود داشته باشد . این بستگی دارد به خیلی چیزها .

سؤال : و در ایران چه جور وجود داشت سانسور .

آقای احرار : وهمین که عرض میکنم دیگر در ایران .

سؤال : یعنی برای شما وقتی که بطور نیمه وقت کار میکردید با مطبوعات برای اینکه همانطور که گفتید قبل از کار اطلاعات تماس داشتید با نوشتمن و مطبوعات و مقاله می نوشتید و اینها در آنجا واقعاً "سانسور را حس میکردید و مقالات شما سانسور میشد ؟

آقای احرار : ببینید گفتم تا سال فکر میکنم او اخر ۱۳۳۳ یا او ایل ۱۳۴۴ یعنی یکی دو سال ، یا ، یکسال و چندماه بعداز ۲۸ مرداد ۳۲ که کمک سانسور شدید تر شد و یک نظم تازه پیدا کرد تا قبل از آن خیلی سانسور با نصورت وجود نداشت یعنی آزادیهای مطبوعاتی تا حدود زیادی رعایت میشد حتی من خودم یادم هست که مثلاً در همان دوره ۲۸ مرداد در یکی دوتا مجله که ما آنوقت منتشر میکردیم و همکاری داشتیم و این حرفها حتی به پروپای خانواده سلطنتی هم ما می پیچیدیم بعداز ۲۸ مرداد ، بله منتهی کم کم همان زمانی که عرض کردم که فرمانداری نظامی بود و سرلشگر بختیار یا سرتیپ بختیار فکر میکنم سرلشگر شده بود دیگر رئیس فرماندار نظامی بود یعنی رئیس آن دستگاه فرمانداری نظامی بود یک اداره‌ای بنام اجراییات بود در فرمانداری نظامی که این اداره اجراییات ضمن کارهای مختلفی که داشت با مطبوعات هم بکارهای مطبوعات هم میرسید .

سؤال : نحوه سانسورشان چطور بود اینها ؟

آقای احرار : ببینید نحوه سانسور میگوییم در دوره های مختلف فرق میکرد .

سؤال : مثلاً "در زمان بعداز ۲۸ مرداد

آقای احرار : بله ... در بعضی یعنی اینطور میتوانم بشما بگویم یک مقداری چیزهایی بود که دولت اصولاً "بروزنامه هایی که منتشر میشد خودش بیک صورتی یا بطور شفاهی بعضی وقتها بطور نیمه رسمی بعضی اوقات در مذاکرات خصوصی

تذکر میداد، توجه میداد که راجع باین مطالب فرض کنید که چیزی نوشته نشود یا کم نوشته بشود یا حتی میگفتند که راجع به فلان مطلب اینطور نوشته بشود . طبق سیاستی که داشتند، اینها البته مربوط میشد به آن مسائلی که با سیاست اساسی دولت ارتباط داشت مثلاً "فرض بفرمائید که اگر تشکیلات نظامی حزب توده ، خوب ، کشف میشد و با زداشت میشدند سران حزب توده و سران نظامی ، این سیاست خیلی جدی بود از نظر دولت ، خوب دولت میل داشت مطبوعات هم در جهت این سیاست مطالبشان تنظیم شود مخصوصاً "روزنامه های خبری روزنامه های خبری جدی مثل روزنامه اطلاعات مثل روزنامه کیهان آنوقت در این موارد کار حساس تر بود یعنی که حتی راجع باینکه مثلاً "خبری نوشته بشود یا نوشته نشود و چقدر نوشته بشود و چقدر نوشته نشود .. تیتر چه جور زده بشود چه جور زده نشود راجع بهمه اینها مشورت میشد . بامقاماتی که بودند از دادستان ارتضی گرفته تا فرماندار نظامی و افرادی که آنها معین میکردند تا مثلاً "معاون نخست وزیر یا هر کس دیگری که در کار مطبوعات از طرف دولت بود . برای روزنامه های روزانه جزو یکی از کارهای جاری بود تماس داشتن یا باصطلاح مراجع حالا اسمش که سانسور نبود مراجع باصطلاح ذی نظر در کار مطبوعات بودند چندجایی بودند فرض کنید که رکن دوم ستاد ارتضی بود همین فرمانداری نظامی بود ، نخست وزیر معمولاً "یک معاونی داشت که این معاون نخست وزیر به کارهای مطبوعات اختصاص داشت " چیز میکرد و سخنگوی دولت بود و احتمالاً " ، اکنرا " عرض کنم که ... شهربانی تا یک حدودی بهر حال این جاهایی که در جریان سیاست های دولت راجع به کارهای مطبوعات و انتشار خبر و مقاله و این چیزها بودند آنوقت یک مواردی پیش میآمد که خود آنها تماس میگرفتند و بروزنامه نگار و به سردبیر روزنامه می گفتند که مثلاً " این خبر در این حدود نوشته بشود یا این چیز نوشته بشود یا نوشته نشود یک موارد زیادی هم بود که خود روزنامه نگارها یعنی سردبیرها می بایست که تماس بگیرند و خوب هم مشورت بکنند وهم در مواردی کسب نظر بکنند وهم کسب تکلیف بکنند . (پایان نوار یک آ)

شروع نوار یک ب

آقای احرار : همانطور که عرض میکردم این داستان سانسور خیلی داستان جالبی است و از نظر شخص بینده یک داستان سی ساله است وخلاصه کردنش خیلی

مشکل است و اینقدر من خاطره دارم اینقدر داستان دارم و اینقدر چیزهای گاه با ورنکردنی راجع به مسئله سانسور دارم که فکر میکنم که اگر بخواهیم برایتان نقل بکنم ساعتها طول میکشد.

سؤال : ممکن است یکی از آنها را نقل کنید یکی که خیلی جالب است و گویا .

آقای احرار : بله ... انتخاب کردن یکی یکی از اینهمه داستان مثل این می ماند که آدم بخواهد توی مثلاً " یک ظرف پر از نخود و لوبیا و چیزهایی از این قبیل یکیش را انتخاب کند، ولی یک چهره، خیلی معروفی در کار سانسور مطبوعات وجود داشت بنام محرم علی خان که حتماً " شما هم اسمش را شنیده اید . که این محرمعلی خان اصلاً خودش یک حکایتی است از حکایات روزگار ... محرمعلی خان یک مرد لاغر اندازی بود کارمند ساده شهریاری که طی سالها در کار مطبوعات تخصص فوق العاده پیدا کرده بود و حتی بعد از اینکه بازنشته شد و حتی بعد از اینکه دیگر کار سانسور اصلاً در شهریاری با آن صورت سابق وجود نداشت و آمده بود بیشتر در سازمان امنیت مرکز شده بود ، این محرمعلی خان را بعنوان متخصص در کار سانسور آورده بودند در دوره بازنشستگی اش هم حتی در سازمان امنیت یک اتومبیل در اختیارش بود و یک دستگاه در اختیارش بود و برای خودش آنجا رئیسی شده بود و اتفاقاً " نکته خیلی جالبی که میتوانم بشم بگویم اینست که این محرمعلی خان با وجود اینکه این بیچاره معروف شده بود با اینکه جlad مطبوعات است و اینها مادر طول تجربه فهمیدیم که جlad واقعی مطبوعات آن روش فکرها و آن مطبوعاتی بودند که می آمدند در خدمت دستگاه سانسور قرار میگرفتند و وظیفه سانسورچی را بعهده میگرفتند و بر عکس آدمهای مثل محرمعلی خان نه تنها با آن صورت جlad مطبوعات نبودند بلکه اگر یک جا هایی هم که بصورت جlad عمل میکردند آن جا هایی بود که مجری دستورات و تعليمات این تحصیل کرده های روش فکر و حتی بعضی روزنامه نگارانی که در این رشته متخصص شده بودند قرار داشتند . مرحوم معدل شیرازی بود یک ضرب المثلی داشت اغلب بکار میبرد میگفت " وای بوقتی که دروازه بان گمرک چی بشود " چون آنوقت در اوایل مشروطه یک عوارضی وضع کرده بودند برای چیزهایی که .. میدانید آن موقع شهرها دروازه داشت و خوب اتومبیل و این چیزها هم

که وسائل نقلیه با صلاح موتوری وجود نداشت بیشتر با اسب و الاغ و قاطرو شتر و اینجور چیزها کالاها از شهر خارج میشد و یا به شهر وارد میشد بعد در اوایل مشروطه برای اینکه دولت میخواست پعنی مجلس میخواست که برای مملکت درآمدهای تحصیل بکند یک عوارض بسته بودند به بعضی کالاها که به شهرها وارد میشد و از فرض کنید که نمک مثلاً "اگر می‌وردند که از مالیات‌های معروفی هم هست، و از عوارض معروفی که بسته شد مالیات نمک بود بعد یک ما مورینی را گذاشته بودندواستخدام کرده. بودند بعنوان گمرک چی یا آنها می‌گفتند ما مور نواقل و اداره نواقل، که جلوی دروازه هامی ایستادندوازکسانی که بار می‌آورند خوب مالیات‌ش را میگرفتند، عوارض را میگرفتند همانجا.. ولی این بیچاره ها گاهی هم سخت گیریها و خشونت‌های هم داشتند ولی بعداز مدتی گفتند همان دروازه بان‌ها خودشان این کار وصول عوارض را بعده بگیرند و آنوقت این دروازه بانها چنان شقاوتی در کار مالیات‌گرفتن از خودشان نشان دادند و چنان سخت گیری‌های کردند و چنان رنجش‌هایی در مردم ایجاد کردند که مردم حسرت آن ما مورین اداره نواقل را داشتند و از اینجا این ضرب المثل بوجود آمد بود که می‌گفتندوازی به آنوقتی که دروازه بان گمرک‌چی هم بشود واقعاً "وای بان روزگاری که روشنفکران و نویسندگان و روزنامه‌گاران اینها خودشان در خدمت سانسور قرار بگیرند بنده نمیخواهم بگویم که فقط مثلاً "ما مور اداره سانسور بشوند که بودند در سازمانهای دولتی در وزارت اطلاعات در نخست وزیری، در شهربانی، در سازمان امنیت که بصورت یک عضو اداره کار میکردند و سانسور میکردند نه حتی وزیر اطلاعات بشوند حتی فرض کنید که معاون نخست وزیر بشوند مشاور نخست وزیر بشوند در این مقامات بود که اینها متسافانه نشان دادند که جlad واقعی مطبوعات‌ها هستند و نه محروم‌علی خان بیچاره که بسیار آدم خیرخواهی هم بود و نیک نفسی هم بود حالا که شما فرمودید یک چیزو موردی یاد آمد که خیلی بانمک بود که برای خسود بنده پیش آمد هم یک مورد در باره محروم‌علی خان و هم یک موردی بود که طرفش مرحوم هویدا بود. عرض کنم که مدتی بود در زمانی که آقای هویدا نخست وزیر بود که هویدا خیلی به پروپای اطلاعات بقول خودما می‌پیچید و بخصوص راجع به این دو تا روزنا مه عصر کیهان و اطلاعات مرتب ایراد میگرفت، عرض کنم که خوب این آقایان مدیران این دو تا روزنا مه که سناتور بودند و بجهات مختلف

بادستگاه دولت‌هم ارتباط داشتند و هم ریش‌شان دست دولت بود اینها مسوّرد
انتقاد قرار داشتند تحت فشار قرار داشتند ایرادگیری آنها می‌شد.

سؤال : درچه سالی بود چه ساله‌ای بود ؟

آقای احرار : میدانید الان متسفانه من دقیقاً "سالها بش را بخاطر ندارم ولی
مثلاً" این داستانی را که الان خدمتتان غرض می‌کنم باید مثلاً حدود سال بین
سال ۵۰ - ۵۲ - ۵۳ بین این سالهاست که دیگر دورهٔ نخست وزیری آقای هویسا
هم بوسطها یش رسیده بود، دیگر درست من خودم یادم هست که مرحوم مسعودی،
خوب اینها هم فرض کنید که از نظر مالیات‌گرفتاری داشتند از نظر نمیدانم
واردکردن کاغذ از بسیاری مسائل میدانیدکه در ایران سیستم اداری و اجتماعی
طوریست که کسی اگر یک دکان بقالی هم داشته باشد دستش زیر سنگ دولت است
و دولت میتواند که هزار جوربهر صورت او را به راهی تحت فشار بگذارد و اغلب
اینکار می‌شد در مورد همه هم می‌شد خوب بنا براین کسی مثل مدیر اطلاعات یا مدیر
کیهان با آن دستگاه وسیع که از یکطرف خود دستگاه روزنامه دستگاه وسیعی
بود از یکطرف اینها خوب مقاماتی داشتند سنا تور بودند نمیدانم هزار کار
داشتند با دستگاه دولت و برا یشان خیلی مشکل بود وقتی دولت شروع می‌کسرد به
اصلاح به پیله کردن با اینها آقای مسعودی، مرحوم مسعودی، عبا، مسعودی تقاضا
کرد که آقا شما به جای اینکه اینهمه بما فشار می‌ورید خوب بکنفررا معین
بکنید باید از طرف دولت از طرف وزارت اطلاعات، آن موقع وزارت اطلاعات
دیگر تشکیل شده بود که باید آنجا به نشیند و مطالبی را که در روزنامه قرار
است جا پ بشود بخصوص مقالات را خوب ببینید و کنترل بکند یعنی در حقیقت همان
کار اداره، روا و ناروا را بکند منتهی بجای اینکه مطالب را ببرند با آن اداره
ایشان در آنجا تشریف داشته باشد در روزنامه و مطالب را به نظر ایشان برسانیم.
این البته خیلی در عین حال که خیلی جای تاسف دارد بنده بشما بگویم که
روزنامه نویس و مدیر یک روزنامه ای و مدیران روزنامه ها خودشان یک همچنین
راه حلی را پیشنهاد بکنند و بپذیرند شرم آور است حقیقتاً "از جهتی ولی در عین حال
یک راه حل وندانه ای بود برای اینکه خودشان را از شر دولت خلاص بکنند که
هر روز این گرفتاری را نداشته باشند و این مشکل را بیندازند بگردان مسامور

دولت چون خیلی موارد پیش می‌آمد که مسئولینی که دروزارت خانه های مختلف یا ادارات مختلف بودند که می‌بایستی این وظیفه، کنترل کارهای مطبوعات را انجام بدهند یا عقلشان نمیرسید یا مسامحه میکردند یا اگر چیزی از شان حتی سوال میشد واستعلام میشد اینها نمیتوانستند تصمیم‌درستی بگیرند بعد که سروصدایش بلند میشد شاه عصبی میشد یا نخست وزیر سروصدایش درمی‌آمد یا یک جنجالی بلند میشد اینها خودشان را میزدند بکوچه علی چهار یا میگفتند مخبرنداشتیم یا میگفتند ازما نپرسیدند یا میگفتند آنی که ما گفتیم اینها عمل نکردند این مشکلات را هم در عین حال روزنامه ها داشتند خوب بناشد که یکنفر از طرف وزارت اطلاعات معین بشود یعنی از طرف دولت در حقیقت که باید در اطلاعات بنشیند و یکنفر هم برود در کیهان بنشیند و همین کار را هم کردند .. در روزنامه اطلاعات یک دکتری بود که حالا اسمش را نمی‌آورم یک مدتی ..

سؤال : کی بود ؟

آقای احرار : دکتر بود، معلم بود، استاد دانشگاه بود، دکتر هم بود، آقای محترمی بود، یک مدتی اینطور عمل میشد باز بعذا زمدمتی خود دولتی ها متوجه شدند که با صلح رودست مدیران روزنامه هارا خوردند چون باز از آن مشکلات پیش می‌آمد باز یک خبری ثوی روزنامه در می‌آمد که شاه ایراد میگرفت یا یک جنجالی درست میشد . دیگر مسئول که بود، مسئول مامور دولت بود .. مامور دولت هم که نمیتوانست راجع بهمه چیز یعنی یک یک‌آدم هم نمیتوانست^۱ خود دولت یکدستگاه هم درست میکرد نمیتوانست همه چیز را پیش بینی بکند و تصمیم بگیرد یک خبر کوچک ممکن بود که یک جنجال راه بیندازد .. بلی بعذا زمدمتی دولت دید که این خیلی بد شده برای اینکه هم از نظر صورت ظاهر خارجی اش بسیار بذات و اصلاً " یک سند خیلی رسمی است داعر براینکه دولت روزنامه ها را سانسور میکند ولی روزنامه نویس‌ها خلاص شدند خود دولت گرفتار شد، این بود که اینرا برداشتند .. باز مجدداً " برادر اینکه این رابطه بحال قبالی درآمد آن گرفتاریها شدت پیدا کرده بودتا اینکه بالاخره یک جلسه شد با حضور آقای نخست وزیر و چند نفر از مسئولین و گردانندگان روزنامه ها که در آن جلسه

خیلی صحبت شد حالا داستانش خیلی مفصل است و اینها بالاخره ما از آقای هویدا خواهش کردیم که آقا شما بطورکلی که هر روز روزنامه منتشر میشود داد و فریاد میکنید و ایراد میگیرید و همیشه قهره هستید با مصلاح با این ذوتا روزنامه این نمیشود شما واقعاً "مواردی را که فکر میکنید واقعاً" ، حالا میگفتند ، شیطنت میشود یا نمیدانم بدجنسی میشود یا نمیدانم سوء ظن تاچه حدوحدت داشته و اقسامش بود ، میدانید بستگی داشت با ینکه سوء ظن تاچه حدوحدت داشته باشد و متوجه کی باشد ، مانگفتیم شما لطف بفرمائید و آن مواردیکه را فکر میکنید که این شیطنتها میشود ، یا بدجنسی ها میشود یا هرچه میشود اینها را تذکر بدھید که مانمونه ای داشته باشیم که دفعه دیگر تکرار نشود بسیار خوب همه این حالا مربوط بود چون داستانش مربوط بدوره "کندی" میشد بنده میتوانم بگویم که همان سالهایی بودکه کندی رئیس جمهور بود . بنابراین آقای هویدا یک اداره ای ذر نخست وزیری تشکیل داد که عرض کردم یک عده از همان روزنامه نگارها ، همان نویسندها و همان روشنفکران ... در آن اداره مشغول کار شدند و وظیفه اینها این بود که ... روزنامه های عصر را روزنامه اطلاعات و کیهان را دقیقاً میخوانندند و دور آن جاهای را که تشخیص میدادند بدجنسی شده بقول آقای هویدا خط میکشیدند خط قرمز میکشیدند و یک گزارش روزانه برای آقای نخست وزیر تهیه میکردند که امروز ما این روزنامه هسرا دیدیم و این موارد بنظر ما آمد خوب دیگر پیدا است که هر کدام هم سعی میکردند که ذره بین شان را بیشتر روی مطالب روزنامه بگذارند و خوش خدمتی بیشتری بکنند یک روز ما نشسته بودیم عصر بود و روزنامه در آمد بود دیدیم که از نخست وزیری تلفن کردند و گفتند که آقای هویدا خیلی عصبانی هستند و گفتند که یکنفر از روزنامه اطلاعات بیاید با خودشان صحبت کند . بنده معاون خودم را آقای بود بنام آقای سیروس ایشان را فرستادم به نخست وزیری سیروس میروند آنجا و ... آمد دیدم که روزنامه ای که آن روز چاپ شده بود توی ستون گفتگوی تلفنی یا ببخشید نامه های خوانندگان دور یک خبری را یک خط قرمز کشیده بودند و داده بودند دست ایشان . چه بود خبر ؟ به سیروس گفتم آقا چه بود گفت آقا ما رفتیم آنجا و مارا بردند مستقیم خدمت آقای هویدا حالا شما فکر کنید این داستان راجع به هویدا است مرد روشنفکر مرد چیزفهم مرد چیز خوان که نصف عمرش را هم در فرنگ بوده . خود شان هم اظهار میکرد

که هیچوقت طرفدار سانسور مطبوعات اینها نیست و شاید هم حق داشت بهر حال.. گفت که من رفتم آنجا روزنامه را پر تکرد جلویم و گفت از کی تا حالا کندی برای روزنامه اطلاعات نامه می نویسد ؟ سیروس بنده خدا گفت من گفتم آقا کندی برای روزنامه اطلاعات چه نوشته حالا داستان چه هست ؟ عرض کنم که یک دهکده ای هست نزدیک تهران بنام کن شما حتی "شنبه اید " کن و سولقان " درست است مسیردم بیسواند این دهکده را همیشه در تهران می گفتند کندی ها (Kennedys) کن خیلی کم ، حالا درستش همین کنی است آیت الله کنی هم داریم آقای دکتر کنی هم داشتیم اینها ولی خود مردم آنها خودشان می گفتند، مثلاً اگر می پرسیدیم ، میگفت آقا من حسن کندی هستم یا می گفتند حسن آقای کندی آمده ، بسیاری از اینها هم موقعی که شناسنامه گرفتند روی همین اصطلاح غلط رایج نام فامیلی شان را یجای اینکه کنی بگیرند کندی گرفتند و هست و خیلی خانواده های بنام خانواده کندی . یک آقای کندی یعنی همان کنی مثلاً ساکن خیابان هاشمی تهران نامه مینویسد بروزنامه اطلاعات که آقا این جوی یا نهر نمیدانم خیابان هاشمی پائیں شهر تهران مدتی است که لجن پر شده و بوی تغفنش مارا کشت بفرمایید که شهرداری که چرا با یست اینقدر نسبت بمیردم جنوب شهر بی اعتماد امضاء مثلاً جیم کندی اینرا دستگاه سانسوری که آقای نخست وزیر و هویدا در نخست وزیری تهیه کرده بود درست کرده بود دورش را خط میکشند بعنوان اینکه اطلاعات خواسته بدجنی بکند که یعنی کندی با یست بدولت ایران بگوید که در جنوب شهر ، دولت به جنوب شهر نمیرسد و در جنوب شهر جویهای آب بوی تغفن میدهد و این از نمونه های بدجنی این روزنامه نگاره است حالا شما فکر کنید که آدم چی میتواند بگوید ، حالا آقای نخست وزیر چه بگوید که آقا کندی چه هست اصلاً ، مثلاً ، مسئله جوی آب نمیدانم خیابان هاشمی بومیدهد چه ربطی دارد به سیاست امریکا چه ربطی دارد به سیاست دولت اصلاً این به کجا دنیا بر میخورد که اصلاً یک همچنین چیزی چاپ بشود به بینید این یک نمونه خیلی خیلی کوچک و مسخره بود از گرفتا ریهای که حالا این یک گرفتا ری خیلی عادی و معمولی است خوب این را میشود مثلاً با یک تلفن هم رفع و رجو کرد یا مثلاً زلزله میآمد در نمیدانم اهرنجان فارس مثلاً ۵ نفر کشته میشدند این ۵ نفر کشته شدن در یک زلزله چندان اهمیتی ندارد اصلاً خبری نیست

که اصلاً "روزنامه موظف باشد آنرا با دولت چک بکند . کسب اجازه بکند اصلاً" اطلاع بددهد اگر بله یک زلزله ای بیاید مثلاً ده هزار نفر کشته بشوند کنه خوب این خبر است که دولت هم در جریان فرار میگیرد . ممکن است که روزنامه هم حالا بهر دلیل سیاست انتشار اتفاق را و انتشار خبر را با سیاست دولت هم‌هنگ بکندولی اینکه مثلاً "در فلانجا زلزله آمد و ۵ نفر کشته شدند مهم نبود این خبر چاپ میشد بعد شیروخورشید سرخ گزارش میداد که نه خیر ، ۵ نفر کشته نشدهند در این زلزله و سه نفر کشته شدند گرفتاری شروع میشد که چرا روزنامه اطلاعات نوشت ۵ نفر کشته شدند ... از این قبیل مسائل در حالیکه همانطور که گفتم مثلاً "با محرومی خان ما این مسائل را با این صورت نداشتیم چون محرومی خان لااقل خودش اینقدر انصاف داشت اینقدر وجود انداشت اینقدر شرف داشت که اولاً" میدانست که اینطور نیست که بین این عده ای که نشسته‌اند و روزنامه‌ها را اداره میکنند ، لااقل آنها که اداره میکنند ، نشسته باشند و دائم کارشان این باشد که خربوزه زیر پای دولت بگذارند و یا بخواهند تحریک بکنند یا بخواهند شیطنت بکنند . بعد هم خودش یک روابطی برقرار کرده بود با روزنامه نگارها می‌آمد و رفع و رجو میکرد مسائل را من این محرومی خان را خوب یادم است حالا این مورد اطلاعات و روزنامه های اطلاعات و کیهان که روزنامه های بزرگی بودند بکنار ، یکی از وظایف محرومی خان این بود که روزنامه هایی که منتشر میشد ، این البته مربوط میشود بهمان قبل از سالهای ۱۳۴۰ و ۱۳۴۵ چون از ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ باينظر این موارد كمتر اتفاق می افتاد . مثلاً "اجازه انتشار روزنامه نمیدادند به چاپخانه‌ها" اصلاً "اجازه نمیدادند که یک روزنامه هایی را چاپ بکنند ، تا اینکه این چاپ بشود و بعد از اینکه چاپ شد جمع‌بکنند ولی قبل از او یکی از کارهایی که محرومی خان داشت این بود که با و میگفتند که مثلاً "خبر میرسید با آن اداره شهریانی یا باداره سانسور یا هرجای دیگر یا وزارت اطلاعات که یک روزنامه مثلاً "فلان روزنامه چاپ شده و در این یک خبری هست یا یک مطلبی هست یا یک مقاله هست که صلاح نیست که منتشر بشود ، بنابراین فوری دستگاه سانسور بکار می‌افتاد برای اینکه اصلاً" از انتشار این روزنامه جلوگیری بشود فوری به محرومی خان ما موریت نمیدادند . اغلب مواردی هم که یک همچنین ما موریتی داده میشد خود محرومی خان بیچاره تشخیص میداد که این یک

بهانه گیریست واقعاً "یک خبر مثلاً" بی اهمیتی راجع بیک مسئله کوچک شایستگی اینرا ندارد که حالا بیایند یک روزنامه ای را که به صورت پک بنده، خدائی آمده سرمایه گذاری کرده، کاغذش را خریده، مطالبش را تهیه کرده، چاپ کرده و آماده انتشار هست پا درحال انتشار هست، اینرا جمع آوری نکنند، خود محرملی خان تلفن میکند قبل از اینکه راه بیفتید بیاید به آن مدیر روزنامه آن صاحب روزنامه که آقا روزنامه شما توقيف است مواظباشد منتشر نکنید من دارم می‌آیم جمع کنم، این یک نوع خبری بود که محرملی خان میداد به آن صاحب روزنامه که آقا صاحب روزنامه روزنامه اش را دستور داده اند توقيف بشود هرقدرش را که میتوانی از آن چاپخانه رد کن بدء به توزیع یک مقداری را هم بگذار که من بیایم و جمع کنم و برای رفع تکلیف بیاورم به شهربانی ومن از این نوع کارها از این محرملی خان خیلی دیدم و بر عکس از آن نوع کارها از آن گروه سانسور چی روشنفکر و تحصیل کرده بسیار دیدم که عرض میکنم نمونه های خیلی برجسته اش روزنامه نگارانی بودند که وزیر اطلاعات شدند، رئیس رادیو یا چیز یا معاون نخست وزیر شدند و اینها همانهاشی بودند که مرحوم معدل میگفت که وای بوقتی که دروازه بان گمرکچی بشود، در موادی که قوانین مطبوعاتی و نظام مطبوعاتی مقررات ویژه برای اعمال سانسور نوشته شده، یا تصفیه های مطبوعاتی، یکمرتبه میگفتند که فرض کنید که یک لیست میدادند که صد نفر صد و پنجاه نفر از مطبوعات بطور کلی ممنوع القلم بشوند تمام اینها در موادی اتفاق افتاده و در زمانها اتفاق افتاده که یک روزنامه نگار وزیر مسئول وقت بوده است.

سؤال: ببخشید برای موارد سانسور همیشه اینطور احتمانه بوده، یا یک خطوط کلی بوده که شما میدانستید که بطور کلی در باره این مطلب و این مطلب باید بنویسید.

آقا احرار: حالا من بشما عرض میکنم ببینید سانسور کم کم تکامل پیدا کرده، یعنی اصلاً "خط سانسور" تحول پیدا کرده، ابتدا عرض کردم که قبل از سالهای ۱۳۴۴ - ۱۳۴۵ با این طرف یعنی قبل از آن سازمان خیلی مجهز و منظمی وجود نداشت برای سانسور کردن، یک ادارات کوچکی بود در دستگاهها در چندتا

دستگاه نه ما مورین ورزیده وجود داشتند و نه خوابط شخصی وجود داشت . بنابراین در همین حدود بود که محرومی خان بلند میشود و راه میافتد و میآید روزنامه را جمع میکند بعد عرض کنم که یک کسی یکجا تندروی میکند و یکجا تندروی میشد بهر حال چیزهای خیلی مشخصی وجود نداشت . از آن ببعد کم کم مثل همه کارهایی که سیستم پیدا میکند و نظم سازمانی پیدا کرد سانسور هم نظم پیدا کرد یعنی آمدند و اولاً "ادارات خیلی منظمی با افراد کارداران پیدا شد در این کار در این زمینه و بعد آمدند روش‌های را پیدا کردند که بطور کلی با صلح برای پیش‌گیری یعنی مثلاً" دیگر روزنامه را نمیگذاشتند و یک وسایلی فراهم کردند که روزنامه ای که دلشان نمیخواست بطور کلی منتشر نشود تا اینکه آن روزنامه چیزی نتویسد که احتیاج به سانسور داشته باشد . مثلاً آمدند یک مقرراتی گذاشتند برای چاپخانه ها . (پایان نوار ۱ ب)

شروع نوار ۲

روشها این بود که آمدند مثلاً "قانون گذراندند برای چاپخانه ها که چاپخانه ها را موظف میکرد این قانون که اگر هر نوع نشریه ای از یک اعلامیه دو صفحه ای، پنج صفحه ای، ده صفحه ای گرفته تا یک روزنامه ، آوردند آنجا برای چاپ کردن ولو اینکه اجازه نامه ای هم ارائه کردند معهذا مدیر چاپخانه موظف بود که تماس بگیرد و از دستگاه مربوط یعنی وزارت اطلاعات یا شهربانی یا هرجای دیگر و بپرسد که آقا یک همچنین چیزی را آوردند برای چاپ پیش من آیا من اینرا اجازه دارم چاپ کنم یا نه ؟ بنابراین خوب خلاص ، یعنی چیزی چاپ نمیشد که دیگر به سانسور یا غیرسانسور برسد ... عرض کنم که در آنوقت کارهایی که در زمینه سانسور میشد همه اش در این خط بود یعنی در خط پیشگیری که اصلاً "موجباتی وسایلی بکار بسته بشود که کار دستگاه سانسور سبک باشد دیگر احتیاجی پیدا نکند خود بخود نظم ، نظم سانسوری بودوا یعن ماشین خود بخود خودش وقتی که مثل روتاتیو به چیزی که چاپ میکند روزنامه را خودش هم در جا هایی داشت که آنجا کار سانسور را خودشان

انجام میدادند و انجام میگرفت یعنی ماشینی شده بود در واقع . یک چیز خیلی جالبی حالا این مال همان اوایل است که من از مرحوم عبدالرحمن فرامرزی یادم است مدیر روزنامه کیهان بود مرد آزاده ای بود، اوایل دوره سانسور بعداز ۲۸ مرداد که خوب شروع شده بود یک مقدار سانسور کردند و فشار روی مطبوعات در یک جلسه ای پادم نیست که کدام دولت بود بهر حال دولتهای قبل از آقا هویدا. واينها بود فرامرزی هم حضور داشت سر میز شام یا میز پذیرائي که بود نطفی کرد و در آن نطقش فرامرزی گفت آقا سانسور بنویس ماشنیده بودیم و دیده بودیم که آقا میگفتند فلان چیز را بنویسید ولی شما سانسور بنویس راهم آورده اید و اضافه کرده اید با آن و میگوئید فلان چیز را این جوری بنویسید واين دیگر یک نوع جدیدی از سانسور است که فقط در اينجا اختراع شده است ماگرفتارش هستيم بهر حال اين دستگاه جهنمي سانسور همانطور روز بروز تکميل ميشد و تكميل ميشد و هر روز شيوه هاي تازه تری در اين زمينه ابتکار ميشد، اختراع ميشد، بكاربسته ميشد و طبیعتاً "محصول مطبوعاتی کشور روز بروز بی عمق تر ميشد و سطحي تر ميشد تا جائی که ... مثل اغلب کارها دستگاه سانسور که ابتدا در خدمت سیاست کلی دولت قرار داشت کم کم در خدمت سیاست فردی مقامات دولتی هم قرار گرفت . یعنی فلان وزیر یا فلان معاون یا فلان نمیدانم شهردار یا مقام دیگر اينها برای اينکه راجع بدستگاه شان راجع بخودشان چيزی در مطبوعات نوشته نشود آنها هم برای خودشان از يك نوع سانسورهاي استفاده ميکردند يا اصولاً با دستگاه کلی سانسور در سازمان مملكتی ارتباطات نزديک داشتند و از آن راه اعمال سانسور ميکردند يا يك راههاي خودشان پيدا ميکردند مثلاً ... وزارت خانه هاي مختلف آمد ه بودند و حتى نخست وزير خوب يك مقدار زياري اطلاعاتي که بهر روزنامه اي ميرسيد از اوضاع و احوال جاري و از طريق خبرنگارهاي روزنامه است هر روزنامه يك خبرنگاري دارد در يك وزارت خانه اي واين خبرنگار ميرود در وزارت خانه و با امور يکه با آن وزارت خانه به نحوی مربوط ميشود سروکار دارد بنا بر اين گزارشگر روزنامه در مسائل مربوط به فرض كنيد به وزارت نمیدانم آب و برق و آنچه که مربوط به برق و آب هست خبرنگار ریست که متخصص اين کار است و دیگر بجای اينکه بيايند و خبرنگار را جلویش را بگيرند و تهدیدش بكنند يا از طريق سر دبیر یا مدیر روزنامه يا بوسایل دیگر مانع انتشار خبری بشوند

که خبرنگار میاورد، یک راه آسان پیدا کرده بودند و آن این بود که خبرنگارها را در دستگاه درآن دستگاه درآن وزارت خانه درآن سازمان استخدام میکردند یا باشها یک مقامی میدادند مشاور عالی وزیر نمیدانم فلان و بقول باصطلاح خودما روزنامه نگارها اینها را آبستن شان میکردند خبرنگاری که از وزارت خانه حقوق میگرفت طبیعتاً در اختیار آن وزارت خانه بود نه در اختیار روزنامه، حالا خود روزنامه در اختیار سیستم بود خود روزنامه در اختیار دولت بود کلا" مجموعاً ولی در جزء هم خبرنگارها سرسپرده آن دستگاهی بودند که میباشد درواقع منتقد آن دستگاه باشد، بر عکس شده بود یعنی ما مثلًا" در روزنامه خودمان یا روزنامه کیهان فرق نمیکند این دو تا روزنامه اصلی مملکت و عمده مملکت خبرنگارهایی که داشتیم در دستگاه های اداری بجای اینکه اینها خبرنگار مادر آنچه باشد خبرنگار آنها بودند در اینجا اولاً" هر چیزی را که دلشان میخواست به نفع آنها بود به نفع وزیر بود به نفع وزارت خانه بود اینها می آورند از راه هایی که خودشان بلد بودند توی روزنامه منعکس میکردند اگر هم احیاناً" بر میخوردند که دارد فرض کنید که یک خبری رسیده بدست سردبیر از یکجایی از یک مجرایی و یا یک مقاله وارد شده و اینها که این با منافع و نظریات آن وزارت خانه یک قدری مغایرت دارد فوراً" تلفن را بر میداشتند بوزیر که آقا چرانشته ای یک مقاله نوشته اند و آورده اند علیه مثلًا" سیاست سداسی مملکت: به جنب که اگر نجتبیتی روی روزنامه چاپ خواهد شد نتیجتاً" یا خود آقای وزیر تلفن میکرد اگر با سردبیر مربوط بود، بسر دبیر، اگر نه بدیر روزنامه اگر هیچکدام اینها نبود یک مرتبه می دیدیم که مثلًا" وزیر اطلاعات تلفن میکند یا رئیس سازمان امنیت تلفن میکند یا رئیس شهربانی تلفن میکند به حال بیک وسیله ای که آقا شنیده ایم یک همچنین مطلبی رسیده بدست بشما و میخواهید چاپ کنید اینرا چاپ نکنید یا دوستانه و یا غیر دوستانه تمام میشد، بنابراین اینها هم یک راههای بود که عرض کنم که راههای جدید و روشهای جدید بود که برای سانسور پیدا شده بود و اعمال میشد خوب، در چنین شرایطی بود که ما رسیدیم به سال ۱۳۵۶ و یک مرتبه یک شب سازمان رادیو و تلویزیون ایران یک میهمانی خبر کردند و از یک عدد از سردبیران و مدیران و کارگران های اصلی مطبوعات دعوت کردند در باشگاه رادیو و تلویزیون وقتی آنجا رفتیم دیدیم که میهمانی است و آقای نخست وزیر هم

آمدند آقای هویدا . طبق معمول شامی بود و پذیرائی بود . واينها و بعد قبل ازاينکه سرميزهاي شام پخش بشويم آقای هویدا همانطور سرپايش شروع کرد به صحبت کردن و گفت بلی يك فصل مشبع راجع به اينکه آزادی مطبوعات باید باشد و من خودم از طرفداران سرسيخت آزادی مطبوعات هستم و هيچکس حق ندارد روزنامه هارا سانسور بکند هيچکس حق ندارد جلوی انتشار خبر را بگيرد ، مردم حق دارند که همه چيز را بدانند و از همه چيز خبر داشته باشند وحالا تمام آن مسئولين کار سانسور که يك دونفر شان بعنوان معاون و مشاور نخست وزير بودند بعنوان وزير اطلاعات بودند معاون مطبوعاتي وزارت اطلاعات يعني کسی که اصلاً" کارش کنترل مطبوعات بود .. مقام های ديگري در وزارت اطلاعات بودند که باز آنها هم يعني همه آنها ایستاده بودند و آقای هویدا هم داشت اين حرفها را ميزد که شما فکر کنيد که ما که با يك همچين وضعی روبرو بوديم يك مرتبه اين حرفها را می شنيدم و بعدنگاه میکنیم و می بینیم که همه اين آقایان هم هستند . خوب ، يك حالت تعجبی به آدم دست میدهد حالت سرگردانی دست میدهد موضوع چه هست قضیه چه هست ؟ ازنظر خيلي ها مثل بinde يك بشارتي بود که الحمد لله حالا بهرا صورت بهرا دليل دولت میخواهد که وارد خط آزادی مطبوعات بشود و عليه دستگاه سانسور نخست وزير قیام کرده خبر مهمی است ، گفتگوی مهمی است حادثه مهمی است خيلي خوب . فردا ما با يك روحیه " جدیدی اصلاً" آمدیم و نشستیم پشت میزمان درکار ولی همانروز همان نقط آقای نخست وزیر باز سانسور شد . این جريان در واقع همان باصطلاح ابتدای گردن ناگهانی حکومت رژیم بود بطرف اين که فضای باز سیاسی اعلام بکند ولی از طرفی تحت فشار ، رژیم مجبور شده بود يك همچين سیاستی را اتخاذ بکند و نخست وزیر آمده بود با ينصورت خيلي خيلي صمیمانه خيلي جدي مسئله را میگفت و ما فقط میديدیم که نقط خود آقای نخست وزیر در این زمینه سانسور شد . پس سانسور برقرار است ولی از يك طرف ديگر يکمرتبه ديدیم که خوب هنوز روی اين دوتا روزنامه سانسور برقرار است ولی يوش يوش اعلاميه ، شب نامه بيانیه اين چيزها دارد منتشر ميشود . اين بود که يكی از مسائلی که پيش آمد برای خود دستگاه ، دستگاهی که طی سالها " اصلاً" تشکيل شده بود و بوجود آمده بود وعادت کرده بود باينکه کنترل بکند سانسور بکند سیاست فشار را اعمال بکند و اجرا بکند و اين ماشینی را که در اين جهت حرکت

میکرد یک مرتبه میخواستند که جهت جرکتش را عوض بکنند و در حالیکه پیچها همان پیچها بود مهره ها همان مهره ها بود عوامل همان عوامل بود طرح کلی همان طرح کلی بود این ماشین بدیخت یک مرتبه اول گیج شد بعد متلاشی شد نتوانست آن وظیفه را انجام بدهد و نتوانست وظیفه سابق خودش را انجام بدهد . یکی از کسانی که در دستگاه سازمان امنیت مقام داشت برای من نقل کرد گفت اعلامیه ای .

سؤال : اسمش را نمی فرمائید ؟

آقای احرار : نه حالا اسمش را دیگر نبریم گفت اعلامیه ای منتشر شد در صفحات متعدد نامه سرگشاده، علی اصغر حاج سید جوادی به شاه که هرچه دلش خواسته بود گفته بود . اصلاً" گفته بود برای ما که وقتی بدست ما رسیده بود ماجرات نمیکردیم که این راحتی روی میز خودمان یا توی کشوی خودمان نگهدا ریم ولی بخلاف گذشته دستوری هم بما داده نمیشد که خوب ما چه کار می بایست بکنیم . بگیریم ، جمع کنیم ، فلان کنیم ، گفت بعد بما گفتند که آقای حاج سید جوادی را احضار کنید بسازمان امنیت و گفت من در آن جلسه بودم وقتی که حاج سید جوادی را احضار کرده بودند خوب البته اطلاع داده بودند که خیلی محترمانه بباوریدش ولی با اینحال وقتی بدنبال حاج سید جوادی بودند که بباورندش با اینکه خودش یک مقدار زیادی خیالش راحت بود به رحال میدانست و در جریان مسایل بود با اینحال خوب و حشت کرده بود که حالا بسازمان امنیت میرود خوب بردن بسازمان امنیت جای خوبی نبود که آدم را دعوت بکنند پذیرائی خوبی نبود معمولاً" ... می گفت از یک طرف دیگر هم بما دستور دادند که وقتی آقا می‌اید با کمال احترام با او رفتار بکنید . مامانده بودیم که چه ... جلسه ای شد چند نفری هم بودند و آقای حاج سید جوادی آمد آنجا و نشست و خیلی هم با احترام و اینها و گفت من حاج سید جوادی را کشیدم کنار گفتم آقا بالغیرتا " بما بگو موضوع چه هست ؟ یعنی مرجع امنیتی آن مقام سانسور کننده حالا از نویسنده اعلامیه میپرسد که با با بگو موضوع چه هست ما بدانیم موضوع چه هست ؟ گیج شده بودند نمیدانستند موضوع چه هست تا آخر هم تفهمیدند موضوع چه هست .

سؤال : آقای حاج سیدجوادی موضوع را میدانست؟ فکر میکنید؟

آقای احرار : از خودشان بپرسید این یک چیزیست که یکی از اعضای سازمان امنیت پرای ما همانوقت تعریف کرد.

سؤال : شما فرمودید که تحت فشار دولت مجبور شد که فضای باز اعلام بکند فشار بنظر شما از کجا بود؟

آقای احرار : عرض کنم که خیلی روشی است به بینید دفعه اول نبود ... در دولت رژیم گذشته ایران بدون هیچ حالا حب و بغضی این قدر خودش را با سیاست امریکا وابسته کرده بود که بهر حال تحولات سیاسی که در آمریکا واقع میشد رفتن و آمدن دولتها و انتخابات امریکا حتی عوض شدن بعضی شخصیت‌های موثر سیاسی در صحنه سیاست آمریکا یا بعضی وقتها بعضی سفرها این فوری اثیر میگذاشت و انعکاس میگذاشت در سیاست داخلی ایران . یک بارش را ما قبل " دیده بودیم زمانی بود که خوب‌کنندی رئیس جمهور شد رئیس جمهوری امریکا شد خوب‌همین وضعی که بعد در زمان کارتر پیش آمد آنوقت بیک صورت خوب خفیف تری ما شاهدش بودیم . متأسفانه با وجود اینکه خوب یک زمینه لیبرالیسم یک مقدار آزادی‌هایی در یک حدود معقول در زمانی که برادر روی کار آمدن دموکراتها در زمان کنندی پیدا شد و خطری هم بهیچوجه برای رژیم نداشت بلکه بنظر من اگر ادامه پیدا میکرد تضمین کننده این وضع رژیم بود و ثبات رژیم بود البته ممکن بود سیاست استبداد و اختناق را تضعیف بکند ولی ملا " بنظر من به نفع رژیم موجودیت رژیم بود بموضع اینکه خوب ، کنندی از بین رفت و سیاست در آمریکا تغییر کرد . بجای اینکه خوب‌همان وضع را رژیم ایران بعنوان یک سیاست ملی ادامه اش بدهد درست برگشت و درست مثل آنکه چیزی که به آن تحمیل شده باشد حالا که باصطلاح عامل تحمیل از بین رفته این را با خشم و غصب هرچه بیشتری بیندازد زیر پایش لگد کند و عکس العمل خشن نشان بدهند ، بنا برایین یک مرتبه درست بر عکس سیاست خشن شد و بعد دیگر با حکومت باصطلاح نیکسون که خیلی نزدیک بود با شاه و سیاست جمهوری خواهان که شدیداً از رژیم حمایت میکرد و سیاست‌های ذست راستی رژیم رژیم ایران متأسفانه چرخید

بطرف یک نوع استبداد یک نوع سختگیری و خشونت را جع بهمه چیز و بی تحملى نسبت بهمه چیز . .

سؤال : شما در جریان نامه ای که راجع به خمینی که بعد ...

آقای احرار : حالا عرض میکنم همین ذنبالهء همین که میرسیم بهرحال تا اینکه جریان انتخابات امریکا پیش آمد و آقای کارتر کاندیدای ریاست جمهوری بود البته شما خودتان بهتر میدانید که مسئلهء کارتر یا نمیدانم نیکسون یا فسورد در آمریکا با نصورت نیست که خوب معمولاً" یک طرز فکریست که معمولاً" یک رئیس جمهوری را میآورد یا همراه رئیس جمهور میآید . این طرز فکر همیشه وجود داشت در بین دموکراتهای آمریکا که معتقد بودند که با اصطلاح خیلی همراه و موافق با سیاست خشن و سیاست دست راستی افراطی رژیم ایران نبودند بنابراین طبیعی بودکه وقتی جریان "واترگیت" پیش آمد و گروه جمهوری خواهان و گروه نیکسون بشدت تضعیف شدند و زمینه های تقویت گروه کارتر پیدا شد این سیاست هم نه فقط بعد از اینکه کارتر آمد روی کار بلکه همان وقت هم جمهوری خواهان یعنی ژرا لد فورد سرکار بود رئیس جمهوری نبود این سیاست تقویت شده بود . در آمریکا و حتی در دولت ژرالد فورد این فکر وجود داشت که در ایران باید یک تغییری صورت بگیرد .. خوب بازم تاسفانه اینقدر تصمیم گیری مشکل بود شاید نمیدانم یا بهرحال نشد بآن صورتی که قرار بود بشود، تا اینکه بهرحال آقای کارتر آمد و شد رئیس جمهوری و طوری شد یعنی نتیجه ونتیجه روشی که بکاربسته شد این شد که از فردایی که آقای کارتر نشسته بود در کاخ ریاست جمهوری همه میدانستند که اوضاع ایران ترق و لق شده اوضاع شاه ترق و لق شده و بنابراین هم اینرا مخالفین شاه که حالا زیاد هم شده بودند توی هم شده بودند احساس میکردند هم دستگاه خود شاه احساس میکرد، دستگاهی که عادت کرده بود به تبعیت از سیاست امریکا ووابستگی به سیاست آمریکا درنتیجه این تزلزل پیدا شد که باینجا کشیده شد . حالا راجع باین نامه که فرمودید بلی من اتفاقاً " در این مورد مستقیماً " تقریباً " در جریان قرار گرفتم . داستان این بود که گفتم همانطور که راجع به مذاکرهء آقای هویدا در آن شب و بعد هم سانسور شدن همان نطقش خدمتمن غرض کردم که نمونهء کوچکی بود، در مجموع

همه این تضاد همه جا وجود داشت یعنی در عین حال که بعلت روی کار آمدن گروه دموکراتها ، گروه کارتر در آمریکا و سیاست خاصی که از طرف آمریکا در دنیا تعقیب میشد و در بعضی جاهای تحمیل میشد مثلاً "دزایران" . رژیم ناچار شده بود که یک مقدار از سیاست‌های خودش را تعديل بکند یا الاقل خودش را آمداده برای تعديل کردن نشان بدهد ولی به چند دلیل این کار باشکال برخورde کرده بود، به بن بست برخورد کرده بود یکی اینکه شاه آن چنان در راه متمرکز کردن‌تمام قدرت در وجود خودش پیش‌رفته بود که بصورت یک حکمران مطلق العنان و قسوی در عرصه بود و حتی جائی نبود که یک قدم پايش را عقب بگذارد، بمحضی که یک قدم پايش را عقب می‌گذاشت طبیعتاً "در حکم این بود که کارش ساخته شده این را خودش احساس می‌کرد" . یکی اینکه سازمانی که در طول چندین سال بوجود آمد بود سازمان اداری و دولتی و حکومتی و سیاسی ایران سازمانی بود که برای این نوع حکومت مستبدۀ مطلقه شاه و بقول آقای هویدا فرمان‌نده‌ی شاه تشکیل شده بود بنا براین این سازمان اصولاً "نمیتوانست مجری یک برنامه با صلطاح تعديل شده" ، برنامه یک نوع چه میدانم لیرالیزاپیون بشاشد نکته سوم هم این بود که جامعه ما حالا واقعاً "مهیا برای یک مقدار تعديل و تعادل نبود درنتیجه مثل همان قانون معروف فیزیکی بالاخره بحالت انفجار درآمد و اینها" . ولی آنچه که چیز بود آنچه که بالاخره آنهایی که دستشان درکار بود حس می‌کردند این بود که ابتدا فکر می‌کرد که یک بازی بکند در این ماجرا یعنی کنترل خودش را نگهداش برا وضاع و فرماندهی خودش را ادامه بدهد منتهی در روش‌های جاری یک تغییرهایی داده بشود که نشان داده بشود که مثلاً "نسبت به حقوق بشرهم ما احترام می‌کنیم و رعایت می‌کنیم این بود که این دوگانگی این تضاد که بنظر من یکی از عوامل اصلی بوجود آمدن بعدی انقلاب شد" ، پیش‌آمد . یعنی مثلاً "تغییر خود آقای هویدا از نخست وزیری" . خوب ، شاه مجبور شد هویدا را تغییر بدهد چون بهیچوجه نمیخواست هویدا را تغییر بدهد . هویدا صد درصد آن نخست وزیری بود که شاه همیشه میخواست و مورد اعتماد کاملش بود، مورد حمایت کاملش بود . و بنده خبر دارم که بعد از اینکه به‌حال حکومت کارتر در آمریکا مستقر شد دیگر تماس‌هایی که گرفته می‌شد با رژیم ایران ، با عوامل رژیم ایران ، همه اش درجه‌تاین بود که این قدرت مطلقه شاه را تضعیف می‌کرد و سعی داشت در اینکه نیروهای لیبرال

آقای دکتر آموزگار در مورد یک مسئله ای یک مواردی و مسئله خاصی نبود، روش‌های را ... از بندۀ ... نظر خواسته بود . بندۀ هم بنظیراتم را خدمتشان مفصل" نوشتم ..

سؤال : نمیتوانید بفرمائید راجع به چه بود ؟

آقای احرار : راجع به مجموع روابط دولت و مردم ... که بندۀ عقیده داشتم که ... با صلح کانالهای ارتباطی که دولت با مردم دارد یک کانالهای نیست که مورد اعتماد مردم باشد باستی که از خود مردم باشند تا این رابطه صورت طبیعی بخودش پیدا بکند و یک پیشنهادهایی کرده بودم که ... داستانش مفصل میشود ... خیلی هم ایشان پسندید و خیلی هم ممنون شد ... و یک مقدار هم مقدمات اجرائی یک چنین کاری فراهم شده بود بعد یکمرتبه متوقف شد بندۀ هم چون نه علاقه ای داشتم با این کاره پیشقدم بودم در این کار نه علاقه خاصی داشتم، فقط اینجور کارها ، کارهایی بودکه یک مقدار زیادی وقت را میگرفت طبیعتاً من دنبال نکردم ولی یکروز کنگکاو شدم و کنگکاو از ایشان پرسیدم که خوب آقا این چیزی که شما اینهمه علاقه داشتی و اینهمه چیز کردی ما هم با اینهمه جدیت بالآخره خوب با یکده دیگری هم صحبت کردیم و اینها چطورشد یکمرتبه شما سرد شدید و چیزی ... گفت : حقیقتش اینست که بتلو میگوییم برای اینکه اعتماد کرده بود من گفت : گفت حقیقتش این است که من این مطالب را وقتی بردم با اعلیحضرت صحبت کردم ، شاه من گفت که شما بگذارید کارهای سیاسی مملکت دست هویدا باشد شما بکارهای دیگری کارهای اداری و کارهای عقب ماندگی ها و طرح های فنی و اینها رسیدگی بکنید چون ما در آن زمینه ها خیلی اشکال داریم و عقب ماندگی داریم و کم و کسر داریم ولی این کارهای جاری اداری و اجتماعی و کارهای سیاسی و اینها بگذارید هویدا خودش بهتر میداند چه بکند .

درنتیجه روشی که شاه اتخاذ کرده بود در این دوره همانطور که عرض کردم این بود که میخواست که با صلح ... دو تا هندوانه را با یک دست بردارد یعنی ... یا نمیدانم مثل بهتری بحاظ نمیرسد که الان بزم منظورم

اینست که میخواست که حالا میگوئید هم خدارا میخواست وهم خرمارا یا مثل پیش‌پا افتاده. تری هست، میخواست هم آمریکائی‌ها را راضی بکند هم سیاست خودش را دنبال بکند و آن‌کنترلی را که داشت از دست ندهد .. و بسیاری از مسائلی که پیش‌آمد از جمله آن نامه ای که شما اشاره میفرمایید بعلت همین دوگانگی بود که در سیاست‌شاه بود تا آن روزهای آخر ... تا روزهایی که دیگر مستاصل شده بود... آن نامه ای که شما میفرمایید بله بندۀ میدانم که چطور تهیه شد وحالا خدمت‌شما عرض میکنم چون این یکی از گوشه‌های مهم تاریخ است و تاریخ معاصر ایران و بخصوص تاریخ انقلاب است ... مادر روزنا مهه اطلاعات یک‌شورای عالی داشتم که چندنفر از همکارانمان بودند بندۀ هم عضو آن شورا بودم با فرهاد مسعودی روزهای چهارشنبه اگر اشتباه نکنم بلشه روزهای چهارشنبه عصر ما یک جلسه ای هر هفته تشکیل میدادیم و سیاست‌کاری روزنا مه را برای یک‌هفته ... تعیین‌میکردیم و خط مشی را و برنامه ریزی را به اصطلاح ، یک چهارشنبه ای بود که بندۀ در آن جلسه شرکت‌داشت رفیق‌ما آقای احمد شهیدی که سر دبیر کل نشriات اطلاعات بود آنوقت .. یواشکی بمن گفت که، توجله که تمام شد آیا کاری داری میخواهی فوری بروی، گفتم نه. گفت پس یک‌دقیقه بیا اطاق من ، گفتم بسیار خوب وجلسه که تمام شد بندۀ رفتم به اطاق آقای شهیدی خوب‌بیادم است که نشسته بود پشت میزش و یکی از ایام کارمندان روزنا مه "زورتال دو تهران" پیش‌بود داشتند راجع بروزنا مه صحبت میکردند . من نشستم، از توی کشویش یک‌کاغذی یعنی چندتا کاغذ تایپ شده در آورد وداد بمن و گفت‌اینرا بخوان .. بندۀ شروع کردم بخواندن این کاغذها .. دیدم یک مطلبی است یک مقاله ایست که یک‌کلیاتی راجع به انقلاب‌سفیید و نمیدانم اثراش در اوضاع اجتماع و امتیازاتی که برآثر این انقلاب عاید طبقات مختلف شده نمیدانم زنها ، مردها .. و دو صفحه یا سه صفحه این مطلب را خواندم چون بنظرم آمد که یک‌چیز خیلی خیلی عادی و پیش‌پا افتاده است و معمولی هست ، دیگر بقیه اش را نخواندم اینرا تاکردم و دادم به آقای شهیدی و پرسیدم که چرا دادی این را بخوانم که چه هست ؟ گفتنه خوانندی تا ته اش ؟ گفتم نه گفت نه، تا ته اش را بخوان . من شروع کردم آن چیزی را که خوانده بودم ادامه دادم. بعدها چند سطر رسیدم. دیدم که یک‌مرتبه بدنبال این مقدمه مطلب عوض میشود وحمله شدیدی شروع میشود به شخصی بنام سیده‌هندی

که اینطور است و آنطور است و درجوانی شعر عاشقانه میگفته و نمیدانم فلان است و حالا ما موریت دارد یعنی ما موریت خیانت دارد و چه دارد و اینحرفها، آن نامه که چاپ شده بود . جزئیاتش الان خاطرم نیست بطورکلی همین هاییست که به صورت حمله مستقیم به آقای سیدهندی من خوب خیلی طبیعی، فوری اینرا بعدازاینکه خواندم گذاشت روی میز شهیدی گفتم خوب اینکه معلوم است اینکه قابل چاپ نیست این مزخرفات چه هست ، قابل چاپ نیست اینها چه هست . نه از بابت اینکه به خمینی چیز شده باشد، اصلاً " این لحنی با صلح تند بـی ادبـی معنی در یک مطلبی، این، بـهـرـکـسـ بـودـ بـنـظـرـ منـ قـاـبـلـ چـاـپـ نـبـوـدـ اـصـلاًـ " با سبک یک روزنامه جدی روزانه تطبیق نمیکرد ، خوب آن آقائی که مال ژورنال دوتهران بود از اطاق رفت بیرون و شهیدی بمن گفته نه اصلاً " مسله بـایـنـ سـادـگـیـ نـیـسـتـ ،ـ گـفـتـمـ قـضـیـهـ چـهـ هـسـتـ گـفـتـکـهـ اـیـنـرـاـ دورـرـوزـ اـسـتـکـهـ فـرـسـتـاـدـنـدارـ دـسـتـگـاهـ " .

سؤال : نگفتكدام دستگاه ؟

آقای احرار : نه هنوز نگفت نه و منهم نپرسیدم ، فرستادند و اصرار هـمـ دـارـنـدـ کـهـ چـاـپـ بشـوـدـ گـفـتـمـ خـوـبـ مـعـلـوـمـ استـ کـهـ اـيـنـ قـاـبـلـ چـاـپـ نـيـسـتـ باـيـشـانـ بـگـوـ کـهـ اـيـنـ قـاـبـلـ چـاـپـ نـيـسـتـ ،ـ گـفـتـنـهـ نـمـيـشـوـدـ ماـ باـ آـنـهاـ دـوـرـرـوزـ استـ کـهـ دـارـيـمـ کـلـنـجـارـ مـيـروـيـمـ وـلـیـ مـيـگـوـينـدـ بـاـيـدـ چـاـپـ بشـوـدـ .ـ منـ پـيـشـ خـوـدـ فـكـرـ كـرـدـ کـهـ اـيـنـ اـزـ آـنـ کـارـهـاـئـيـسـتـ کـهـ دـسـتـگـاهـ سـاـواـكـ مـيـكـرـدـ .ـ مـعـمـلاًـ "ـ يـكـ چـيـزـ تـهـيـهـ مـيـكـرـدـنـدـ وـ اـيـنـهاـ ،ـ يـعـنـىـ بـعـقـيـدـهـ خـوـدـ اـزـ خـرـخـرـىـ هـاـ آـزاـنـ وـنـظـامـىـ اـسـتـ باـصـلـاحـ خـوـدـمـانـ .ـ کـهـ نـسـنـجـيـدـهـ روـیـ طـرـزـ فـكـرـهاـ وـ روـشـهـاـ خـاصـ خـوـدـشـانـ اـزـ اـيـنـ کـارـهـاـ مـيـكـنـدـ وـمـىـ کـرـدـنـ .ـ منـ فـكـرـ كـرـدـ اـيـنـرـاـ آـنـهاـ تـهـيـهـ کـرـدـنـ وـ فـرـسـتـاـدـنـ وـ خـوـبـ .ـ گـفـتـمـ آـقاـ اـيـنـ رـاـ باـ آـقـاـيـ دـاـرـيـوـشـ هـمـاـيـونـ وـ زـيـرـاـطـلـاعـاتـ بـودـ ،ـ گـفـتـمـ شـماـ خـوـدـتـ باـ هـمـاـيـونـ صـحـبـتـ کـنـ ،ـ هـمـاـيـونـ وـ زـيـرـ اـطـلـاعـاتـ اـسـتـ بـالـاـخـرـهـ هـرـچـهـ باـشـدـ اـيـنـ هـمـ رـوـزـنـاـهـنـگـارـ اـسـتـ هـمـ اـيـنـکـهـ خـوـبـ شـعـورـ کـافـیـ دـارـدـ بـرـایـ .ـ .ـ تـشـخـیـصـ اـيـنـ ،ـ هـمـاـيـونـ نـگـاهـ بـکـنـ ،ـ اوـ تـشـخـیـصـ مـيـدهـدـ کـهـ اـيـنـ چـيـزـ .ـ .ـ بـيـ .ـ اـصـلاًـ قـاـبـلـ چـاـپـ نـيـسـتـ .ـ اـيـنـرـاـ شـماـ خـوـدـتـ باـ هـمـاـيـونـ صـحـبـتـ بـکـنـ .ـ گـفـتـ خـوـبـ عـقـيـدـهـ توـ اـيـنـسـتـ گـفـتـمـ بـلـهـ يـعـنـىـ بـرـایـ منـ اـيـنـقـدـرـ مـسـئـلـهـ بـدـيـهـيـ بـودـ کـهـ اـگـرـ فـرـضـ کـنـيدـ باـ آـقـاـيـ دـاـرـيـوـشـ هـمـاـيـونـ اـيـنـ

مطلوب را صحبت بکنند فوری میگوید که نه بیخود است چاپ نکنید ، نه معنی ندارد . بنده روزها مقاله ام را در خانه ، سرمقاله روزنامه اطلاعات را درخانه می نوشتم و میآمدند از آنجا میگرفتند و میبردند . بنا براین معمولاً من روزها اداره نمی رفتم و به روزنامه نمی رفتم . ساعت حدود ۵:۰۰ و نیم صبح بود شاید یازده بود اتفاقاً " یکی از رفقاء قدیمی ما که جزو شورای جبهه ملی بود آن موقع ... این آمده بود دیدن بنده نشسته بودیم با هم صحبت میکردیم تلفن زنگ زد ... گوشی تلفن را برداشتیم دیدم که شهیدی است و در حالتی که ... تقریباً " داشت گریه میکرد . یعنی تقریباً " نه میتوانم بگویم تحقیقاً " ... حالا اشک نمی ریخت ولی گلویش را بغض گرفته بود و نمیتوانست حرف بزند و از من گله که تو چیز کردی تو باعث شدی که این نظری که تو داری ، تو باعث شدی که من تلفن بکنم باین مردیکه یعنی همایون ؟ یعنی آقای همایون و آنچه را که نباید بشنوم از دهن او شنیدم، گفتم چطور در هرحال شهیدی خیلی کوتاه و با ناراحتی و بغض برای من تعریف کرد معلوم شد که ایشان تلفن میکند به آقای داریوش همایون که آقا این مطلبی که فرستاده شده حالا لابد شهیدی میدانست که از طریق خود آقای همایون فرستاده شده منتهی من در جریان نبودم من فکر میکردم که عرض کردم که از طریق ساواک فرستاده شده ، این را نمیشود چاپ کرد و یک کلمه میگوید که خوب اگر اینترا ما چاپ بکنیم روزنامه اطلاعات از بین میرود .. آقای همایون میگوید که آقای شهیدی این مرتبه ... چون همایون آنجا در روزنامه اطلاعات ، کارش را از روزنامه اطلاعات بعنوان مصحح در روزنامه اطلاعات شروع کرد و سالها تو روزنامه اطلاعات بود ، مترجم بود بعد شد رئیس سرویس خبرهای خارجه ، خوب شهیدی هم مردی بود همانوقت که بنده آدم به روزنامه اطلاعات و بعد که او آمد ، او برای خودش سردبیر بود سالها .. گفته بود که بخاطر سوابق و احتراماتیکه نسبت بشم از سابق داشتم این مرتبه را این حرف شما را نشنیده می گیرم ولی دیگر از این حرفها از دهن شما نشنوم ها : بجهنم که اطلاعات از بین رفت بجهنم که همه شماها که این تو هستید از بین رفتید و شروع میکند به پرخاش کردن و چیز کردن به شهیدی ، خوب شهیدی بیچاره تحمل این پرخاش را آنهم از طرف همایون نداشت ، با و چه مربوط که میخواهد چاپ بشود یا میخواهد چاپ نشود .. در هرحال با ناراحتی بسیار این حرفها را شنیده بود و از جمله حرفهایی که

آقای همایون زده بود در آن گفتگوی تلفنی این بود که ... بله ما میدانیم که داریم چکار میکنیم ، دو تا سر بهم میخورند باید بخورند و تا معلوم بشود که آن سری که قوی تر است کدام است و آن یکی سر ، سر دیگر متلاشی بشود، اینهم از عبارتی است که ایشان بکار برند خوب‌گله گذاریهای آقای شهیدی را بنده شنیدم و این حرفها و گوشی را که گذاشتمن تلفن کردم به فرهاد مسعودی گفتم که مثل اینکه شهیدی یک صحبتی کرده بود با همایون و خیلی ناراحت بودا زاین صحبت‌ها، حالا من تعجب میکنم از این آدم که بالآخره چه‌چطوراین این‌طور فکر میکند و این‌طوری شده آقای همایون منظورم بود . بنظر من نهتر است شما با آموزگار صحبت کنید و بخود آموزگار بگوئید که یک همچنین مسئله ایست و از خود اوكسب تکلیف بکنید و کسب نظر بکنید و با او بگوئید که این مشکلات زیادی ایجاد میکند . آقای فرهاد مسعودی میدانست که آموزگار به بنده یک محبت شخصی دارد، گفت تو خودت بگو ؛ گفتم نه این یک کاریست که کار روزنامه است تو بعنوان مدیر روزنامه میتوانی بگوئی من چه دارم بگویم، من ، ممکنست بعدا " تلفن کنم بدکتر آموزگار و بگوییم که صلاح این است چون گفتگویی که میکردیم من بعنوان مصلحت اندیش صحبت میکردم نه بعنوان روزنامه نگار . آقای فرهاد مسعودی هم یک چند دقیقه بعد به من تلفن کرد و گفت فلانی من تلفن کردم به آموزگار و گفت که من ذر جریان نیستم و صرکن من بشما خبر می دهم ، گفتم خیلی خوب حالا من تلفن میکنم و میگویم که ... بنده هم تلفن کردم به آقای دکتر آموزگار و گفتم یک همچنین مطلبی را که فرهاد با شما صحبت کرده بوده من خواندم این مطلب را و بنظر من مطلب‌بی معنی است و اسباب رزحمت زیاد خواهد شد گفت من هیچ درجریان نیستم الان خودم گفتم که وزیر اطلاعات را بگیرند من میپرسم و میگویم با ایشان که چکار بکنند، اینکه تو میگوئی، این جور که تو میگوئی و اینجور که فرهاد بمن گفت ، نمیدانم چه هست جریان، بسیار خوب بنده فکر کردم که خیلی خوب تمام شد این مسئله . بعد آقای فرهاد مسعودی مجددا ". بمن تلفن کرد گفت آقا دکتر آموزگار بمن تلفن کرد و گفت که هرچه وزیر اطلاعات میگوید همان کار را بکنید . حالا ما چکار بکنیم ؟ گفتم والله من که نمیدانم شما خودتان میدانید شما مدیر روزنامه هستید روزنامه مال شماست من که نظر خودم را گفتم بعد هم تا اینجا یاش جائیست که میشد آمد دیگر از این بعده با ایست بروید و بخود اعلیحضرت بگوئید ، یا بگوئید یا

نگوئید من دیگر نمیدانم شما خودتان میدانید ... شد .. این جریان پنجه شبه است و درست صفحه های وسط روزنامه را معمولاً "یکروز زودتر می بندند" و چاپ می کنند شب نامه را طبیعتاً" میفرستند برای روزنامه یعنی میگذارند توی جریان کارشان و میدهند به همان سرویسی که صفحات وسط را چاپ میکردند اتفاقاً "آنجا هم آن بیچاره هایی که با صلح مسئول کار شب بودند، کار صفحه های وسط نبودند آنها هم برخورد می کنند و متوجه میشوند که ای داد و بیداد این یک چیزی است که اسکاندال درست میکند این گرفتاری ایجاد میکند این اصلاً" صحیح نیست، صلاح نیست باز آنجا هم همین گفتگوها چیز میشود و تلفن میکنند و می پرسند و آقای فرهاد مسعودی و آقای شهیدی و هر کس دیگری که بهر حال در جریان بوده اینها میگویند که آقا این مسئله ریشه دارد و دو سه روز است که صحبت شده، نمیشود دیگر و باید چاپ بشود . درنتیجه روزنامه عصر شنبه که درآمد این نامه هم توییش بود حالا منتهی البته بچه ها آمده بودند و برده بودند لای نامه های خوانندگان آنجاها جا داده بودند که با صلح توی چشم نباشد ولی از ساعت ۴ ، ۵ بعداز ظهر خبرهایی که میرسید این بود که در قم این نامه بهر صورت اثر خودش را گذاشته و یک جنجال بزرگی برای اندخته و روزنامه، اطلاعات را هرجا بوده گرفتند و آتش زده اند و بعد تظاهرات شده و خانه آن رفته و خانه این رفته و آیت الله فلان شده و در هر حال هر ساعت خبر میرسید که دارد این موج بالا میگیرد که البته گرفت و دیگر جریانش دیگر علی شد و همه میدانند . بنده دوشنبه اش، یعنی نامه شنبه چاپ شده و بنده دوشنبه ظهرش آقای دکتر آموزگار را دیدم، و چون با وصحت کرده بودم و نظر خودم را گفته بودم طبعاً" گفتم آقا دیدید ما گفتیم و شما گوش نمی کنید و گوش نکردید و یک همچنین بالاخره قالی درست شد که حالا باین آسانی ها دیگر نمیشود عوارضش را و عواقیش را جلوگیری کرد بعد آموزگار برای من حکایت کرد که این نامه چه جوری چیز شده گفت همانطور که من آنروز بشما گفتم و بعد هم به فرهاد مسعودی گفتم من تسوی آن لحظه که فرهاد تلفن کرد در جریان نبودم بعد تلفن کردم از آقای همایون پرسیدم همایون گفت که این نامه از ذریبار فرستاده شده .

سئوال : آقای همایون خبرداشت ؟
 آقای اخراز؛ حالا عرض میکنم و داستانش هم اینست که اینرا شخصاً" اعلیحضرت

را جانشین چیز بکند حالا این نیروها اعم از اینکه در داخل خود حکومت شاه بودند یا در خارج از دستگاه یا مخالفین آن . وقتی که با شاه صحبت شده بود دریکی از همین مذاکراتی که بالاخره یک نخست وزیری که سیزده سال که سرکار هست این نخست وزیر با است تغییر بکند و خسته کننده شده و این خود تغییر نخست وزیر یک دلیلی هست، قرینه ای هست بر چیز، بر تغییر کلی سیاست عمومی مملکت، شاه عصبانی شده بود و گفته بود که یعنی چه بآنها چه مربوط است که من نخست وزیرم کی باشد یا کی نباشد . (پایان نوار ۲)

شروع نوار ۲ ب

سؤال : این شاه هنوز شاهنشاه آریا مهر است یعنی هنوز با ورش نمیشود که دوستان امریکائی میخواهند از او، که نخست وزیرش را تغییر بدهد بعداز سالها که ارزمان کنندی گذشته و مجدداً " آن خاطره ، آوردن و بردن نخست وزیرها برایش تجدید بشود . ولی چون میخواستند از او که این کار را بکند و در همان جلسه ای که این صحبت شده بود حالت بهم خورده بود و شاید یکی از اولیس بارهای بود که آثار بیماری جسمیش ظاهر میشد . در هر حال مجبور شد که این کار را بکند یعنی با کمال اکراه هویدا را از نخست وزیری بردارد و آموزگار را بدليل اینکه فکر میکرد که مورد اعتماد امریکائی هاست بجای او بگذارد و بلا فاصله هویدارا ببرد در بار بعنوان وزیر دربار . شاه میخواست چه بکند میخواست که همچنان قدرت را در دست خودش نگه بدارد ، میدانست که آموزگار یک مهره ایست که ... یک تکنوقراط ، یک مردی نیست که بتواند سیاست مملکت را در قبضه بگیرد و اداره بکند آنهم در یک همچون دوره فکر میکرد که هویدا را تسلط کامل دارد با وضع جامعه ، با وضع اداری مملکت و ارتبا طات وسیعی که دارد با خارج و داخل این میتواند در نخست وزیری .. دروزارت دربار . سیاست را در همچنان تحت نظر داشته باشد وزیر نظر مستقیم شاه کار بکند یعنی شاه در واقع هم نظر امریکائی هارا میخواست تا مین بکند و هم میخواست قدرت را در دست خودش نگه بدارد . من یک موردی پادم میآید که در همان وقتی ..

تصمیم گرفت که یک همچنین مطلبی چاپ بشود. البته شاید مثلًا" بدنهال یک شورای عالی امنیتی که داشتند برای کارهای کلی شان گویا درآنجا این نظر پیدا میشد که اینها یک کاری بکنند که طرفداران خمینی خودشان را نشان بدهند و وقتی نشان دادند آنها را شکارشان بکنند، توجه می فرماید برنامه شان این بود، این در ظاهر رو بعد شاه به آقای هویدا که وزیر دربار بود دستور میدهد که یک همچنین مطلبی تهیه بشود البته آنها نمیخواستند که بصورت یک نامه واردۀ توی روزنامه چاپ بشود اصلًا" بصورت یک مطلب یک مقاله تهیه بشود آقای هویدا آن چه را که شاه گفته بود به مشاور مخصوص مطبوعاتی خودش دیکته میکند که یک همچنین مطلبی باید تهیه بشود ایشان هم به دونفر یا سه نفر از نویسندگان، نویسندگانی که درآنجا معمولاً با ایشان همکاری میکردن اطلاع میدهد و آنها می‌بینند در اطاق او و میگوید که یک همچنین مطلبی است ما میخواهیم اینرا با دوشکل این مضمون کلی را در دولحن بدو شکل در دو شکل متفاوت بنویسیم یکیش را بدھیم به کیهان چاپ بکند یکیش را بدھیم به اطلاعات چاپ بکند سه تا یکیش را برای آیندگان .. و این آقایان می‌نشینند و تهیه میکنند. حتی این بیچاره‌ها که اینترانوشه بودند آنها هم متوجه میشوند آن قسمتهاشی که فحش مستقیم هست به خمینی یعنی فحش سیدهندی و نمیدانم فلان و اینها این صحیح نیست.

سؤال : مگر خودشان ننوشته بودند اینها؟

آقای احرار : نه خیر، این را، حالا یک مینوتی را ورده بودند گذاشته بودند که روی آن مینوت با صلاح آنرا تهیه بکند یک مقاله چیز بکنند یک یادداشتی بوده، گذاشته بودند جلویشان . مطلبی که تهیه میکنند همه‌آن چیزهاشی که راجع به انقلاب سفید و عرض کنم که پیشرفتهای حاصل از آن ونتایج حاصل از آن وهمه اش همانطور که گفته شده بوده با آب و تاب توی آن مطلب می گنجانند این قسمتی هم که مربوط به این بوده که یک ارجاع سیاه مثلًا" یا سرخ یا فلان اینها مخالفند با اینکار و میخواهند که مانع بشوند اینرا هم بطورکلی می گنجانند بدون اینکه آن مطالب مستقیم را که راجع به خمینی بوده توضیح بنویسند . این را تهیه میکنند میدهند به مشاور آقای هویدا .

ایشان اینرا می برد پیش آقای هویدا و بعد حالا با خود آقای هویدا و یا اینکه هویدا بنظر اعلیحضرت میرساند دیگر من اینرا خبرندهارم ولی در هر صورت با آقای مشاور گفته میشود که آقا منظور اصلاً آن چیزهاست این مطالبی که ... اینها هست که همیشه گفته شده و خود روزنامه ها مینویسند و احتیاجی نبیست که حالا تاکید بشود و یا غرض مان اینست که در لابلای این مقاله آن مطالب بطور مستقیم نوشته بشود و میاً ورند دوباره مجدداً آن متن را که تهیه میشود ، با صطلاح در تهیه کردن مجدد اینها را توی آن می گنجانند . و بعد از اینکه تهیه میشود ماشین میکنند و چیز میکنند و این حرفها .. یک امضا آن نامه را و آن متنی را که فرستاده بودند خوب یادم است که همه اش ماشین شده بود یک امضا مجہولی هم با احمد رشیدی مطلق که همچون کسی وجود ندارد البته با قلم معمولی، با خودنویس بالایش نوشته بودند . آقای داریوش همایون بعداز انقلاب که چیز کرده بود گفته بود که من از این موضوع خبر نداشتیم و برای من نامه ای را آوردند و گفتند این از دربار است و من دادم به روزنامه ها و از موضوعش و مضمونش خبرنداشتیم . خبرنگار اطلاعات ، خبرنگار سیاسی اطلاعات آقای علی باستانی برای من نقل کرد آن قسمت اخیرش را که میخواهیم برایتان عرض بکنم گفت کنگره حزب رستاخیر بود ما در آنجا بودیم همایون مرا صداقت و یک پاکتی دستش بود بمن گفتش که این مال روزنامه شماست یک پاکتی بود که یک مارک دربار بود روی پاکت و توی این پاکت همین مقاله بود گفت این با یست در روزنامه شما چاپ بشود اینرا بدھید به روزنامه تان ، باستانی گفت من گرفتم و چون در پاکت باز بود در آوردم و یک نگاهی هم به آن انداختم و خوب این چون یک چیز معمولی بود که از این چیزها بنویسندو بفرستند من دوباره تا کردم و بدون اینکه تا آخر بخوانم تا کردم و گذاشتیم توی پاکت و راه افتادم که ببایم که بفرستم برای روزنامه ، همایون مرا صداقت گفت آنرا بده من پاکت را با و دادم و آن کاغذها را از تویش در آورد پاکتش را نگه داشت گفت این پاکت باشد ، لزومی ندارد پیش شما باشد .. کاغذ را داد به آقای باستانی پس معلوم میشود که آقای همایون خودش هم میدانسته که این یک آتش است و حتی صحیح نیست که این آتش توی پاکت دربار دست خبرنگار روزنامه اطلاعات بیفتند که اینقدر تدبیر و پیش بینی داشته که پاکت دربار را از خبرنگار اطلاعات بگیرد این یکی ، دوم اینکه سه روز در این موعد

با آقای همایون صحبت میشد، اگر آقای همایون فقط بعنوان اینکه این نامه را از یکجا گرفته و داده بود، بکس دیگر خوب بعد هم ... اگر آموز گار میگوید که من خبر نداشتم، درست است برای اینکه "اقعاً" خبر نداشت ولی در مردم فراد این نامه، متن این نامه اینها سه روز با آقای همایون گفتگو میشده و مذاکره میشده از جزئیاتش خبر داشت ایشان دیگر خیلی بی لطفی است که بگویند من خبر نداشم.

سؤال : چطور شد فقط به اطلاعات دادند چون قرار بود برای سه تاریخ نامه مطلب تهیه بشود ؟

آقای احرار : چرا به کیهان هم داده بودند به کیهان هم "داده بودند البته آن متن روزنامه کیهان یک کمی ملایمتر از مال اطلاعات بود و کیهان هم چاپ کرده منتهی کیهان زرنگی کرد زرنگی که کرد بجای اینکه مثلماً پنجه شب چاپ بکند. یک کاری کرد که اول اطلاعات چاپ بکند. (پایان نوار ۲ ب)

شروع نوار ۳

سؤال : پس کیهان هم چاپ کرد ؟

آقای احرار : بله عرض کردم کیهان هم چاپ کرد منتهی کیهان اولاً "یک روز دیرتر از اطلاعات چاپ کرد بنابراین همه کاسه کوزه سر اطلاعات شکست و بعد هم چون این ماجراهای پیش آمد. کیهان البته یک کمی هم دست برده بود توصیش و آن قسمتهای تندش را یک کمی، یک کمی تعديل کرده بود بعد هم چون سرو صداعلیه اطلاعات در آمد و کاسه و کوزه سر اطلاعات شکسته شده بود دیگر کسی زیاد پایی کیهان نشد.

سؤال : آیندگان دیگر چاپ نکرد ؟

آقای احرار : آیندگان را یادم نیستند خیر یادم نیست. این داستان نامه

کذاei بود که برای شما گفتم .

سؤال : حالا اگر ممکن است راجع به انقلاب ، شروع انقلاب ، برخوردمطبوعات با انقلاب ، مقالات ... چون یک مدتی یک آزادی نسبی به مطبوعات داده شده بود همان زمان که شما میفرمایید فضای باز سیاسی و آن تماسهاei که شما خودتان با مردان سیاسی داشتید که مصدر کار بودند . نمیدانم شما چه جوری .. حس میکردیدکه دارد یک اتفاقی میافتد .. چون روزنامه را که آدم میخواندهمان چیزهای عادی روزمره بود یعنی صحبت اینهمه اتفاقی را که داشت می افتد توی مملکت، میدانید آدم رد میشد از کنارش و میدید و حس میکرد که چه میگذرد ولی توی روزنامه چیزی نمیخواند راجع باینها ...

آقای احرار : بله .. کاملا" صحیح میفرمایید حتی ما که در کار مطبوعات بودیم روزنامه روزانه کشور را منتشر میکردیم . اینقدر از جریان واقعی اوضاع و احوال داخل جامعه بی خبر بودیم که .. نه ما هم مثل سایرین تا روزهایی که این آتششان با صلاح خودش را علی کرد و بیرون زد مافقط یک تکان های مختصری را زیر پایمان حس میکردیم و فکر میکردیم که خوب طبیعی است و چیزمهemi نیست چون علتش هم این بود که در دنباله همان مسائلی که راجع به سانسور صحبت میکردیم یکی ازعوا رض سانسور این بود که در بعضی مسائل نه تنها روزنامه نگارها اصولا" میدانستند که باین مسائل نباید زدیک بشوند و نبایست .. حتی فکر میکردند بهتر است راجع باین مسائل چیزی نداشند ، چون گرفتاری ایجاد میکرد چون دانستنش گرفتاری ایجاد میکرد . درباره همین فعالیت های ضد رژیم که بهر حال از سالها پیش شروع شده بود و بصورتهای مختلف هر روز جلوه گر میشد .. منابع خبر و کسانی که در مطبوعات بودند مثل کسانی که در سیاست بودند مثل وزراء ، مثل وكلاء ، مثل سناتورها ، و سایر مردم ... مردم ، خوانندگان روزنامه و افراد ، ناظر همان چیزهای بودند در همان حدودی بود که سازمان امنیت میخواست که منتشر بشود و در اختیار مطبوعات میگذاشت . حالا اگر فرض کنید که یک گوشه ای یک چیز مختصری هم آدم به علت مثلا" ارتباطات شخصی از یک ماجراei خاصی می شنید این یک چیز ، غیر یک چیز یا یک اطلاع کلی بدست آدم نمیداد، بنده فرض کنید که با یک مامسuer

سازمان امنیت‌آشناei شخصی داشتم این تعریف میکرد که ما رفتیم فلان جا، فلان عملیات را کردیم این اتفاقات هم افتاد اینهم تازه اوهم آنقدری میگفت که میدانست مجاز است که بکس دیگری نقل بکند . بنا براین ، این سیستم سانسور بخصوص راجع بآن مسائلی که با و میگفتند و مسائل امنیتی طوری به پروپای همه پیچیده بود بخصوص به پروپای مطبوعاتی ها که روزنامه نگار نه تنها در جریان هیچ مسئله ای قرار نداشت بلکه اصلاً آنجارا یک لانه زنبور میدانست سعی میکرد که از آن کنار لانه زنبور اصلاً گذارش نیفتد .. حالا من یک داستانی را برایتان تعریف میکنم که بدانید که چرا اینطور بود بله .. نگوئید که تقصیر روزنامه نگارها بود . نمیگوییم که تقصیر نداشتند، نمیخواهیم بگوییم که بهر حال بقول خود مرحوم هویدا سیستم یک چنین سیستمی بود . آن وقتی که قضیه مقاومت در جنگل پیش آمده بود ، اولین جلوه های مقاومت مسلحانه شروع شده بود و گاه و گاری از طریق خود دستگاه امنیتی مطالبی منتشر میشد خبرها ای منتشر میشد که حاکی از یک فعالیت های مسلحانه بود ، فلان دسته چریکی را گرفتند ، چند نفر را مثلاً اعدام کردند یا یک شبکه ای را متلاشی کردند یا برای دستگیری چند نفر عکسها یشان را منتشر میکردند ما از این طریق می فهمیدیم که خوب یک جریانات غیرعادی درکشور بوجود آمده . وهست . خوب .. انتشار این مطلب اش خودش را در جامعه که زمینه های نارضای عمومی هم وجود داشت ، میگذاشت دیگر بنا براین مردمی که ناراضی بودند هرچقدر بیشتر ناراضی بودند کنگما وانه تر با این مسائل نگاه میکردند . در آن زمان حالا خاطرم نیست که دقیقاً "جه سالی بود و چه تاریخی .. یکروز مرحوم عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات بمن تلفن کرد گفت فلانکس بیا من چند دقیقه ای تورا به بینم . بنده رفتم بدیدن ایشان در دفترش در اطاقش ، در دربار یک میهمانی های هفته ای یکبار تشکیل میشد که معمولاً "منزل ما در شاه بود . اکثراً .. در این میهمانی ها خود شاه و شهبانو و خانواده سلطنت شرکت میکردند نخست وزیر و رئیس سازمان امنیت و رئیس شهربانی و عرض کنم که یک دونفر ، وزیر دربار و یک دونفر از این صاحبان این جور مشاغل بودند دوشه نفر دیگر هم بودند مثلًا " مرحوم دشتی بود گاهی نه همیشه . عباس مسعودی هم بود .. مسعودی به من گفت که از مدتها پیش در فرصت های شاه با خیلی بی اعتنایی بمن که میرسد میگوید که ایراد میکند که چرا مطبوعات در مورد این خانیین ساکت

هستند و وظیفه خودشان را انجام نمیدهند . خائنین منظور همان کسانی بودکه مبارزات مسلحه را شروع کرده . بودند علیه رژیم .. و من خودم حقیقتش فکر کردم که ما چه میتوانیم بکنیم ؟ چه وظیفه ای داریم که انجام بدھیم چون ما که بهر حال فقط بوسیله خود دستگاه در مسیر این مسائل قرار میگیریم و چیز زیادی نمیدانیم ولی من حقیقتا " خودم شخصا " پیش خودم فکر کردم که خوب من بعنوان یک آدمی که خوب سالهای سال .. اولا سنی ازمن گذشته و دوره های مختلف تاریخ ایران را از قبیل از رضا شاه در زمان رضا شاه و بعداز رضا شاه بخاطر دارم ، خوب میدانم این مملکت چه وضعی داشته چه روزی داشته و از کجا به کجا رسیده ، حالا می بینیم ، پیش خودم فکر کردم برای اینکه این بچه ها .. چون خوب حرکتی شروع شده بود که بچه ها ، جوانها بسیختی بطرف این مقاومت های مسلحه میرفتند و اکثرا " بهر حال دسته بندی های افراطی علیه رژیم کشیده میشدند .. من فکر کردم که یک مطالبی را شروع بکنم به نوشتن مثل یک پدری که به بچه هایش دارد و میخواهد تصیحت بکند و یک چیزهائی را از خاطراتش نقل میکند و میخواهد که اینها را توجه بدهد بیک حقایقی . البته ایشان معتقد بود که بهر حال بچه های ایرانی بهر صورت بوطنshan فکر میکنند علاقمند هستند بسرنوشت وطنshan و اگر با اینها پدرانه صحبت بشود مشفقاته صحبت بشود تاثیر میگذارد در اینها ..

سؤال : مسعودی اینطور فکر میکرد ؟

آقای احرار : مسعودی فکر میکرد بله .. این فکر را میکرد و بعد روی هم چندین بار تربیبون آزاد درست کرد توی روزنامه نمیدانم جلسات سخنرانی و بحث آزاد میگذاشت و اینها که حالا داستانش جداگانه است . در هر حال این حکایتی که بند . خودم خوب یادم هست برای شما نقل میکنم که نتیجه ای میخواستم بگیرم . گفت که من نشستم و یک مقدار مطالبی را شروع کردم و میخواهم بصورت پا ورقی در روزنامه بنویسم همانطور که عرض کردم مثل یک پدری که دارد برای بچه های خودش صحبت میکند و یک مقداریش را نوشتم و میخواستم تو اینرا بخوانی و نظرت را بمن بدھی چون تصمیم دارم اینها را ببرم و نشان اعلیحضرت بدھم و اگر موافقت کنند ما اینها را شروع کنیم به چاپ کردن ... یک

پرونده ای یک پوشه ای بمن داد که تویش مطالبی که نوشته شده بود یک کپی اش را بمن داد، بنده هم چون ذرا ین جور موارد واقعاً "فکر میکنم وظیفه آدم باشد که آنچه که بنتظرش میرسد بگوید بله .. و تعارف و تکلفران کنار بگذارد .. خواندم اینها را، با دقت خواندم خوب دیدم خوب نوشته یعنی آن چیزی را که مسعودی میتواند بنویسد دیگر خوب همین است و چون خالصانه و مخلصانه نوشته و با صمیمیت نوشته خوب شاید هم اثری هم بکند روی آن کسی که میخواهد در هر صورت نقشی است که از مسعودی ساخته هست و برازنه او هم هست. من فکر میکنم که آن کپی را هنوز هم داشته باشم . در تهران گفتیم والمه بنظر من خوب است خیلی خوب است هیچ ایرادی بنتظر من ندارد و اگر شروع بشود میتواند خیلی قشنگ ادامه پیدا بکند شاید هم نتیجه بخش باشد شاید هم موثر واقع باشد خوب .. ایشان دو روز ، سه روز بعدش بمن تلفن کرد و بنده رفتم دیدنش وقتی رفتم توی اطاقش دیدم که مسعودی .. حالا ساعت حدود فکر میکنم مثلای یک بعداز ظهر بود رنگ پریده ناراحت و تقریباً " داشت میلرزید .. گفت فلانکس میدانی چه شد گفت من وقت گرفته بودم امروز صبح که بروم پیش شاه و این نظری که داشتم مطرح بکنم و این مطالب را هم بعرض ایشان برسانم که اگر موافقت کنید که با یک تبلیغات ما شروع کنیم به چاپ کردن گفت رفتم آنجا و مقدمه را گفتم و بعد گفتم که اگر اجازه بفرمایید این دو سه صفحه اولش را من بعرض برسانم و اگر موافقت داشته باشد دنبال بکنیم ، گفت شاه شروع کرد بقدم زدن و من شروع کردم بخواندن این جوری شروع میشد که فرزندان عزیزم من نمیدانم بعنوان یک پدر با شما صحبت میکنم، نمیدانم شما بچه های این مملکت هستید با یست بدانید که این مملکت چه جور بوده چه بوده یک همچنین مضمونی داشت .. گفت من بواسطهای صفحه دوم نرسیده بودم که یک مرتبه شاه ایستاد این کاغذه را از من گرفت و پرت کرد روی میز و با یک حالت خیلی خشمگین بمن گفت که من از شما انتظار مبارزه ندارم ولی دیگر نمیخواستم که انتظار نداشم که شما بردارید با این خائنین با این بیشرفها با این جانی ها بعنوان فرزند خطاب بکنید و نصیحت و دلالت بکنید . اینها .. من از شما نصیحت و دلالت نخواستم که ، من میگویم که اینها آمدند این خائنین اسلحه برداشتند میخواهند این مملکت را بخاک و خون بکشانند چه بکنند و چه بکنند با یست اینها را گذاشت له کرد و از بین بردن تائید اینرا میخواهم

شما برای من موعده میخواهید بکنید و اینرا گفت و خلاصه تقریباً "گفت مرا از .. بیرون کرد و همچنین وضعی تا حالا در رابطه من با شاه پیش نیامده بود. چون بهر حال مردی بود سنی از او گذشته بود خدمت کرده بود. واين حرفها و خوب طبیعتاً "برای عباس مسعودی يك همچنین صحنه اي اصلاً" غیر قابل تحمل بود طبوريكه بنده وقتی که ديدمش و يكى دو ساعتی ازايin جريان گذشته بود ميگويم اصلاً" داشت قالب تهی ميکرد و ما نده بود که ما چکار بکنیم؟ گفتم والله هیچ، چکار میشود بکنیم، شما يك فکری داشتید و دنبال فکرتان يك چیزی را نوشته بودید بعد خوب باينصورت درآمد حالا چکارش میتوانید بکنید، هیچ، ... مقصودم اين بود که اينکه گفتم که روزنامه نگارها حتی سعی ميکردند که از کنار اين مسائل طوری بگذرند که حتی آشنا نشوند، باين دلail بود. يعني آنجائي هم که يك آدمي يك روزنامه نگاري در سطح عباس مسعودی بنظر خودش ميرسيد که يك خدمتی بکند و يك همچنین چیزی برمیداشت و می نوشت خوب نتيجه اش اين بود که اينطور مورد غضب و خشم قرار ميگرفت حالا ديگران که جای خود داشتند، علتش هم اين بود که خوب يك دستگاه پليسي در مملکت وجود داشت که مسائلی که بقول آنها با امنيتکشور ارتباط پيدا ميکرد اينها همه اش محول شده دربست يكجا با دستگاه. که در درجه اول سازمان امنيت بود خوب البته تا يك حدودی مثل "شهربانی ولی بهر حال همه چيز در سازمان امنيت و در آن دستگاه مدیره ساواک با صلاح رسيدگی ميشد. اين دستگاه پليسي، آنوقت مسئله مشكل اين بود که هر چيزی میتوانست بيك دليلي بيك شکل بيك سببي و استگي پيدا کند باين مسئله امنيتی، بنا بر اين بقول آن مردي که پيغام داده بود پايترا از روی دم من بودار گفته بود شما حدود دمتسان را معين بکنید تا من بدانم که کجا پايم را بگذارم که روی دم شما نباشد ... اين مسائل امنيتی مرزو حدی نداشت و در اين مسائل خودشاه و دستگاه امنيت معتقد بودند که بايست با خشونت کامل عمل کرد. يعني همان رفتاري را که کردند و ميکردند، گرفتند، اعدام کردند بدون تأمل روبرو شدند با هر کسی که بهر حال استنبط ميکردند که اين بارزيم مخالف است پا با امنيت رزيم، مخل امنيت است حالا اعم از فرض كنيد اين عضو گروه مثل گروه نهضت آزادی بسود يا گروه چريکي جنگل بود، فرق نميکرد. خوب، يك روزنامه نگاري که نميتواند فرض كنيد که مثل آن روزنامه نگارهاي باشد که بودند در رزيم

گذشته و در همه رژیم ها هستند که وظیفه پلیسی وظیفه توکری صرف دستگاه را بعده میگیرند و عمل میکنند و تنها نکته ای که با آن توجه دارند و تنها چیزی که با آن فکر میکنند اینست که خدمتشان مورد رضایت دستگاه باشد برای اینکه حقوقشان را ، منافعشان را و مواجشان تامین بشود ، روزنا مدنگارهای دیگر ولو اینکه موافق رژیم باشند حتی در سطح آدمی مثل عباس مسعودی اصلاً عضو دستگاه و رژیم هم باشند می بایست که اختیار میکردند یکی از این دو راه را یا می بایستی که آن سیاستی را اجرا میکردند که شاه میخواست و رژیم میخواست یعنی بشوند بعنوان یکی از سخنگوهای دستگاه پلیسی مملکت .. و با همان خشونت با مسائل روبرو بشوند یا اصلاً " خودشان ندید بگیرن " قضیه را وتر دیدی ندیدی ، تلقی کنند خوب طبیعتاً " یک روزنامه نگاری که یک کمی معتمد تر فکر میکرد این راه دوم را انتخاب میکرد سعی میکرد که با این نوع مسائل هیچ نوع برخوردي پیدا نکند تا این که الزاماً پشت سرش نیاید اکثراً اینطور بود . بله .. با این علت بود که روزنامه نگارهای که عرض کردند که غیر از آنها که بهر صورت عضو دستگاه ها بودند حالاً عضو وابسته یا پیوسته ، سایر روزنامه نگاران از کنار این مسائل سعی میکردند که با احتیاط بگذرند و حتی باد آن مسائل بدا منشان نگیرد .

سؤال : ببخشید بعد از اینکه شروع انقلاب یعنی شروع این شلوغی ها توی ایران شد برخورد آن کارکنان موسسه اطلاعات چه بود یعنی خودشان آمدند ریاست را گرفتند یا شما آزاد بودید که بنویسید یعنی سانسور دیگر با ینصرت نبود دیگر یک مدتی که هرج و مر ج در ایران شروع شده بود چون شما آن مسند را در ایران بودید .

آقای احرار : بله ، بله ، حالا .. بله آن حالا دیگر اقلال " یک پرونده " دیگر است یک بحث دیگر است اینها که را که تا حالا دارم صحبت میکنم و صحبت کردم راجع بمسائل پیش از انقلاب بود اگر اجازه بفرمایید راجع به مسائل بعد از انقلاب و حوالات با صلطاح دوره انقلاب در یک فرصت دیگری با شما صحبت کنم .

سؤال : خیلی ممنونم .

سؤال : جناب آقای احرار خواهش میکنم قرار شد که راجع به دورهٔ انقلاب وزمان بعداز انقلاب صحبت بفرمایید در ادامه گفتگوئی که با هم داشتیم.

آقای احرار : عرض کنم حضورتان که این مطلبی که مطرح فرمودید راجع به تاثیر انقلاب یعنی تاثیر پیروز شدن انقلابیون در مطبوعات و پیامدها یش در مطبوعات اجازه بفرمایید که من از این یک استفاده بکنم و برای اطلاعتان یک گریزی بزنم که اصلاً در جریان انقلاب ایران چگونه کار به اینجایی رسید که ملاحظه فرمودید . چطور شد که این انقلاب با یتصورت شکل گرفت و چرا قدرت افتاده بسیار نیروی که الان قدرت را دارد و چگونه البته مسئله مطبوعات هم جزوی از این کل هست . یک مطلبی که اغلب بسیاری از ایرانیها اصرار دارند درباره اش اظهارنظر بگنند یعنیست که تصور میکنند واظه از میکنند که مثل اینکه این حادثه انقلاب ایران اتفاق افتاده را که در ایران اتفاق افتاده یک چیز منحصر بفردی بوده و نظریش درجای دیگری دیده نشده بندۀ میخواهم خدمتمن عرض بکنم که انقلاب ایران دقیقاً " مثل هر انقلاب دیگر و حادثه مشابه ایست که در جاهای دیگر دنیا اتفاق افتاده ، مثلاً در انقلاب روسیه که بندۀ خودم یک مقداری راجع بآن مطالعه دارم شما اگر مدارک و اسنادی را که از زمان با صلح پیروز شدن کمونیست ها و بخصوص در زمان استالین تهیه شده و کتابهای زیادی که در شوروی بخصوص نوشته شده و بوسیله کسانی که در این رشتہ کار میکنند و تعدادشان هم خیلی زیاد است ملاحظه بفرمایید همینطور بتدریج طوری و آن مود میکنند که انگار این کمونیست ها بودند و همین بودند که از ابتدای کار از سالها قبل این زمینه انقلاب را در روسیه فراهم کردند و اداره کردند و آمدند و رهبری کردند و گرفتند کشور را و حاکم شدند و هیچکس دیگری در این وسط نقش نداشته و هیچ عامل دیگری ؟ بتدریج هم همانطور که این کتابهای انسان نوشته و تحقیقات را کردند و اسناد و مطالب را منتشر کردند ، اگر تعقیب بفرمایید می بینید که دائماً " یک عدد ای را در هر دوره ای حذف کردند مثلاً " حالادر تحقیقاتی که شده یعنی در زمان استالین شروع شد دیگر مثلاً هیچ نقشی برای تروتسکی هم دیگر قائل نیستند برای آن یاران نزدیک لینین که در تصفیه های استالینی حذف شدند و از بین برندگان حتی اسمشان هم برده نمیشود . در حالیکه اگر تاریخ انقلاب روسیه را یعنی غیر از این عوامل خود کمونیستها و کسانی که

انقلاب را به صورت بدست گرفتند یعنی پیروزیهای انقلاب را در واقع ماحسب شدند و میراث انقلاب را صاحب شدند، بخوانید می بینید که دقیقاً "همانطور بود یعنی کمونیست‌ها و افراطی‌های چپ‌آنها فی که با صلاح .. انقلاب کارگری را در روسیه به شمر رساندند، اینها سهم شان بیشتر از دیگران نبود مثلًا" فرض کنید از سوییا لیست‌های احزاب دیگر که بودند حتی در رهبری کار انقلاب روسیه تا زمانی که لتين مسلط شد، اینهاد رانقلاب بیشتر از حزب کمونیست سیم داشتند البته حزب کمونیست مبارزات با صلاح زیر زمینی داشت، تشکیلات زیر زمینی داشت خوب آنها هم داشتند به حال دقیقاً" مثل همان جریانی که حالدار ایران تمام چیزهایی که نوشته می‌شود و منتشر می‌شود و بینده برخورد می‌کنیم می بینم که این گروهی که الان در ایران دارند حکومت می‌کنند طریق و انسداد می‌کنند که انگار از ابتدا از سالهای پیش از همان سال ۱۳۴۲ که زیاد صحبت‌ش می‌شود فقط آخوندها بودند و روحانیون بودند که با یک تشکیلات بسیار حساب شده منظم وسیع اینها تدارک یک انقلاب بزرگ را میدیدند و قدم بقدم با بسیار نقشهٔ خیلی منظم و با یک برنامهٔ خیلی دقیق و سنجیده و فکورانه ای پیش رفتند تا رسیدند به آنجائی که ملت ایران را به خیابان کشیدند و بعد انقلاب شدو بعد انقلاب را در اختیار گرفتند و رژیم جمهوری اسلامی را، (پایان نوار

(۲۳)

شروع نوار ۳ ب

در انقلاب روسیه هم یعنی در سالهای قبل از اکتبر ۱۹۱۷ وقتی تاریخ روسیه را ملاحظه می‌فرمایید می بینید تا آن روزی که روسیه در جنگ و در میدانهای جنگ شکست خورده بود و آثار ناگوار جنگ و قحطی و گرفتاری و از هم پاشیدگی ارتش و اینها در جاهای مختلف در قسمت‌های سرزمین روسیه ظاهر نشده بود هیچ کسی احتمال اینکه روسیه دچار انقلاب بشود نمیداد. اعلیحضرت امپراطور هم در کمال قدرت بودند و همه فاتح بزرگ بود و فرمانده کل قوای ظفر نمون روسیه بود درست مثل شاه خودمان در روزهای قدرتش . انقلاب در واقع در روسیه از موقعی شروع شد که این پادشاه فاتح، این پادشاه بزرگ، این پادشاه مقتندر در میدانهای جنگ شکست خورد با مشکلات داخلی روبرو شد دیگر احساس کرد که